

Year: Month: Date:

Subject:

1

5

تہذیب ۹۹-۹۸

10

اصول ۲

15

«سیرت، خاتم النبیین»

20

سال کونسا

25

Subject:

Date:

Day:

Time:

۱- ظهور نغمی (معید در صفای ترات) در تعریف است.

تعریف لحد صوره: شایسته تر آن است که علم اصول را این چنین تعریف

کنیم:

ل العلم بالغنا صر المشركه في الاستنباه

نکته: مقصود از غنا صر مشرک و آن است که شیء صلاحیت استفاده

در استنباه احکام متعدد، ارادته باشد مانند

ل ظهور صغی امر در وجوب

که فقیم از آن در استنباه و وجوب نماز وجوب روزه و غیره استفاده می کنند

۱۵- در حالی که ظهور نغمی (معید در صفای ترات) اگر چه یک قاعده لغوی است

اما صلاحیت استفاده در استنباه احکام متعدد را ندارد و فقط در خصوص

۲۰- احکام مرتبط با همین نغمی مذکور کاربرد دارند بنابراین عندی خاص است

۱، ۷، ۹۸

۲۵- موضوع علم اصول:

برای هر علمی معمولاً موضوعی ذکر می شود و مراد از موضوع

ل وجه جامع بین موضوعان

مسائل آن علم است و بحث و

گفتگو در آن علم پیرامون احوال و شئون آن است.

موضوع است.

Subject:

Date:

Day:

Time:

۴

موضوع است

مثلاً ← کلمه نسبت به علم نحو ← چند مسأله‌ی نحوی

5. فاعل مرفوع است
 مفعول منصوب است
 موصولات حلی از اعراب ندارد
 کلمه است

و جمیع جامع بین موضوعات این مسائل

با این مقدمه و بر این اساس که بپذیریم برای هر علمی موضوعی است حال

موضوع علم اصول چیست؟

متقدمین علم اصول گفته‌اند

موضوع علم اصول ادله‌ی اربع (کتاب سنت

عقل - اجماع) است.

اعتراض شد بر متقدمین به این که:

25. ادله‌ی اربع عنوان جامعی بین موضوعات مسائل علم اصول نیست

(همین که چند مسأله‌ی اصولی پیدا کنیم که موضوع آن تحت موضوع علم اصول

نباشد کافی است برای آن)

مثلاً ←

1- مسائل استدلالات عقلی یک مسئله ای اصولی است که موضوعش نفس حکم است

در حالی که کتاب سنت عقل و اجماع هیچ یک نفس حکم نیستند بلکه حکم

5- از این ها استفاده می شود نه اینکه خودشان نفس حکم باشند.

در استدلالات عقلی بحث می شود از اینکه آیا حکم به وجوب چیزی مستلزم

10- حرمت خداوند است یا نه؟

یا مثلاً در بحث حجیت امارات بحث از ادله اربع نیست بلکه بحث از خبر

15- واحد یا شهور است که جهت مستدیان؟

و خبر چیزی است که حکایت کننده از سنت است نه اینکه نفس سنت باشد.

20- یا مثلاً در بحث اصول عملیه بحث از ادله اربع نیست بلکه بحث از سنک

در تکلیف است که آیا مجرای برائت است یا اشتغال (احتمالاً)

25- نکته: با توجه به آنچه بیان شد برخی اصولین قائل شده اند که علم اصول

موضوع واحدی ندارد و ضروری نیست که برای یک علم موضوعی باشد که جامع

بین موضوعات مسائل آن باشد

Subject:

Date:

Day:

موضوع علم اصول

5

نظار شہید صدر ← صواب در موضوع علم اصول همان است کہ مقتدر میں

ذکر کرده اند یعنی موضوع علم اصول اولیہ است اما بدون انحصار در اربع

بنابر این لفظ میں شور و موضوع علم اصول ہر تلاقی است کہ صلاحیت آن را

دارد کہ بہ عنوان دلیل و عنصر مشترک در عملیات استنباط حکم شرعی باشد

و بحث پیرامون دلیل این ارادہ اثباتاً و نفیاً است.

+ مثلاً فی توہم آیات فطوریہ خیر و شہرت دلیل بر حکم شرعی واقع می شود نہ با خبری

+ یا مثلاً فی توہم اصول علم آیات در تکلیف می تواند دلیل بر عقیدت

باشد یا نہ ...

20. قائمہ ی علم اصول

نقہ در استدلال فقہی خود در ہر مسألہ بر 2 نوع مقدمات اعتماد می کند:

25. مقدماتی کہ عنصر مضمون بہ آن مسألہ بہ حساب می آید مثل فلان

روایت خاصہ کہ حکم مسألہ در آن آرد یا وجود معارف با آن

روایت وغیرہ

Subject:

Date:

Day:

Time: 7

۲) مقدمات که عنصر مشترک به حساب می آید و این ها چیزی است که علم اصول

عقد در آن است

نتیجه آنکه هر چه قدر مباحث فقهی توسعه پیدا کند توجه و التفات

به عناصر مشترک هم توسعه پیدا کند و در نتیجه علم اصول گسترده تر

می شود و اهمیتش بیشتر می شود

حکم شرعی و تقسیمش
(تشریح)

۱۵) حکم شرعی قانونی است که از سوی خداوند سبحان برای تنظیم زندگی انسان

صا در می شود

۲۰) تقسیم می شود ← تکلیفی

← وضعی

تکلیفی ← احکامی که تعلق می گیرند به افعال متکلفین مستقیماً و مباشرتاً و

۲۵) منحصر در ه قسم است (وجوب - حرمت - کراهت - استحباب - اباحه)

و وضعی ← احکامی هستند که تعلقشان به فعل متکلف به صورت غیر مباشرت است (هر

حکم غیر از آن ه قسم)

Subject:

Date:

Day:

Time:

5

در مورد حکم وضعی گفته شده

احکام وضعی دائماً متذرع از احکام تکلیفی هستند و واقعاً برای این انحراف

بزارند. مثلاً جزئیات سوره از امر تکلیفی که تعلق گرفته به کل مرتباً اجزا

(غاز) گرفته شده.

اما این بیان رَد شده است چرا که زیاد اتفاق می افتد که احکام وضعی موضوع

برای حکم تکلیفی باشند مانند زوہیت که موضوع برای وجوب نفاق است

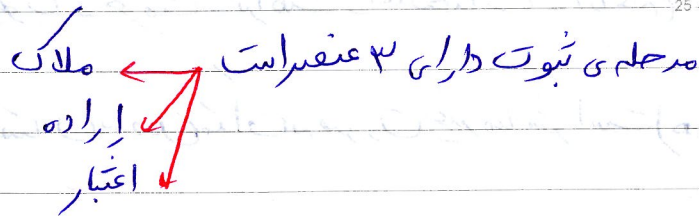
بباید حکم تکلیفی

برای هر حکم تکلیفی ۲ مرحله وجود دارد:

۱ ثبوت ← این مرحله ای اهلی و مهم است و نیز شایع اتفاق می افتد

۲ اثبات ← یعنی ابراز مرحله ی ثبوت به واسطه ی خطاب شرعی و در واقع عنوان

مرحله ای از حکم به شمار نمی آید



4

Subject:

Date:

Day:

Time:

توضیح مطلب ← اگر اراده کنیم اجابت چیزی را بر دیگری اول

اولا باید آن چیز را به مصلحت باشد تا آن را واجب قرار دهیم

پس ملاک یعنی سنجش میزان مصلحت

بعد از آنکه مصلحت آن را در نظر گرفته ایم متناهی با میزان مصلحت

خرد تو بدیدی آید

و بعد از آن فعل را بر ^{ذمه} دیگری قرار می دهیم

نکته ← اعتبار امر ضروری در حقیقت حکم نیست. اما عملاً از آن به عنوان

وسله ای برای تعیین کردن دایره شمولیت ^{ذمه} استفاده می کنند.

پس ← گاهی ذمه مکلف را به نفس مصلحت شمول می کند.

گاهی ذمه مکلف را به نفوس مصلحت شمول می کند (مثل نماز که نفوس دوی از حق و غیر است)

۹۸، ۷، ۳

مرطبی اثبات

ابراز ← گاهی تلفق می گیریم به اراده خودی که خطاب شرعی به طور مستقیم باشد از وجود

اراده باشد مثلاً می گوید بر آوردن منگم گذا

گاهی تلفق می گیریم به اعتباری که باشد از اراده است. مثلاً می توید و لای

• AVANGE

• علی الناس حج البيت

Subject:

Date:

Time:

بعد از تحقق ابراز لازم است بر عید مکلف) که فعل را انجام دهد برای اینکه حق

مولویت و اطاعت مولا را به جا آورد.

و عقل بعد از اینکه فیه مولا ابراز کرده و این ابراز کاشف از خواست و اراده‌ی

مولا است عناوینی مثل بیعت و تحریک را در آن می‌کند.

نکات:

① به هر حکم بی ملاک و اراده ← عنوان مبادی و مقدمه‌ی حکم اهلاقی می‌شود

چرا که خود حکم را ← اعتبار نامیدیم پس حال که خود حکم را اعتبار نامیدیم آن

در وی شورا مقدمه‌اش.

② ملاک و اراده روح و حقیقت حکم هستند و این دو همان چیزی هستند که

لازم است بر مکلف امتثال و اهلا عشان بعد از ابراز مولا فرقی ندارد (اعتباری

باشند یا نه).

③ مبادی هر حکمی متفق با طبیعت آن حکم است بنابراین و

مبادی و خوب و حرمت ← مصلحت و اراده‌ی شدید مولا است که با ابراز

• AVANGE

• ترخیص داری.

Subject:

Date:

Day:

Time:

۱۱

ترخیص دارد.

مباری استحباب و کراهت ← مصلحت و اراده غیر ابا حنیفه است

اما ابا حنیفه ← به معنای الأعمم: یکی از احکام جنس تکلیفی است که اشاره به مساوات فعل و ترک دار (ناشی از صلاحتی که بر انگیزاننده می‌کند) یا ترک باشد نیست (عدم ملاک) که در اصطلاح ابا حنیفه لا اقتضایی نامیده می‌شود.

← بالمعنی الأعمم: مراد از آن عدم الزام است پس شامل احکام غیر

الزامی مثل استحباب - کراهت و ابا حنیفه به معنای

آنچه می‌شود و نشأت می‌گیرد از صلاحتی که دعوت می‌کند به مطلق

العنان بودن (آزاد بودن) و ابا حنیفه اقتضایی نامیده می‌شود.

۸، ۷، ۸

تفاوت بین احکام تکلیفی و

بین احکام هکانه‌ی تکلیفی تنافی و تفاوت وجود دارد و امکان ندارد.

۲۴ که در نوع مختلف از آنها در یک فعل واحد جمع شوند مثلاً «فما زنی تواترهم واجب باشد»

و هم مستحب و این تنافی و عدم جمع شدن ناشی از تنافی بین مباری احکام است و برین

اعتبار با قطع نظر از مباری (مصلحت و اراده) سهل الی قوله است (خرجه ندارد).

Subject:

Date:

Day:

12

Time:

در مثال مذکور مباری و جوب ← مصلحت شدید و الزامی است و اجازة تریغیب

نفر دهد.

در حال که مباری استحباب ← مصلحت غیر الزامی است و اجازة تریغیب هم

4 و هم چنین حال است که فعل واحد متصرف به دو و جوب گردد مثلاً اما این

استحباب از جهت اعتبار نیست چون لفظ اعتبار سهل الیونه است بلکه به این دلیل

است که لازمی چنین امری اجتماع جزو اراده است بر مدار و این از قبیل

اجتماع متکلیف به شایع آید که حال است.

و چیزی (اشغال) نیست اگر دو اراده را تبدیل به یک اراده و واحد شدید کنیم

لازم است ~~شاید~~ ثبوت و احداث نه و جوبین.

۹، ۷، ۶

و جوب

نکته: از آن جهت که خداوند سبحان عالم به جمیع مصالح و مفاسد است از لطف خداوند

است که در هر واقعه ای حکم مناسب با آن را تشریح کند بنا بر این برای هر واقعه ای

حکم است.

حکم واقعی و ظاهری

حکم واقعی حکم است که در موضوع آن تکلیف اخذ نشده مثل AVANCE

روزه

Subject:

Date:

Day: ۱۳

Time:

۱- حکم فلاحی حکم است که در موقع آن شک اخذ شده یعنی شک در حکم واقعی

مثل امارات (خبر تقم) و اصول (امان العلم)

۵- نکتة: احکام فلاحی برای کسی ثابت است که حکم واقعی را نداند و برین معنایی برای

جعل حجت برای احکام فلاحی در صورت وجود احکام واقعی نیست لذا امری

۱۰- احکام فلاحی متاخر از احکام واقعی است

احکام فلاحی

۱۵- احکام فلاحی دارای حوق و قیوم است چرا که در موضوع هر دو شک اخذ شده

۱۸- امارات: مقصود از آماره هر آن چیزی است که دارای کاشفیت ظنی از واقع

۲۰- است چنانچه ظن فاعلی و نفس باشد چه عالمی.

دلیل حجت آماره همین کاشفیت است که به طور ظنی از واقع دارد و این کاشفیت

۲۵- ظنی تمام الاکان و دلیل عا برای حجت قرار دادن آمارات مثل خبر تقم که دارای

کاشفیت ظنی است.

به خبر تقم ← آماره می نویسیم

و به چپیتش ← حکم فلاحی می نویسیم

۲- اصول ۸

مقصود از اصول هر چیزی است که جهت برایش با قطع نظر از کشف جعل شده

فردی هم ندارد که اساساً کاشف نباشد یا اصل کاشف داشته باشد

اما این کاشف تمام المان برای جعل حدیثش نباشد.

مثال موردی که اساساً کاشف از واقع ندارد ← اصل العلم زمانه

نشد کنیم بین حلیت و حرمت و چیزی هم وجود داشته باشد که کاشف از حلیت

باشد به این اصل علمی که اساساً کاشف از واقع ندارد اصل محلیه غیر محرز می نویسیم

مثال موردی که کاشف دارد اما کاشفش تمام المان برای جعل حدیثش

نیست ← قاعده ی فراغ به این نحوه چون غالباً این گونه است که انسان

کاری که انجام دهد را فراموش نمی کند خوش این این خودش کاشف از این است که

فعلی که شک دارد انجام داده یا نه را ، انجام داده قدر دهد اما این تمام المان

برای حدیثش نیست بلکه فقط بخش از المان است.

قاعده ی فراغ جای جاری می شود که التفات و توجه وجود داشته باشد.

Subject:

۱۵

Date:

Day:

Time:

۱) اصل عملی که کاشفیت دارد اما این کاشفیت تمام المکان بر اجمل حقیقتش نیست

در اطلاع اهل محرز یا تنزیلی ناعیده می شود

۵. اجتماع حکم واقعی و ظاهری:

بیان شد که حکم ظاهری علی است نه شک در حکم واقعی آنخذ شده بالین بنا روشن می شود که امکان

۱۰. اجتماع حکم واقعی و ظاهری در یک واقعیه واحد وجود دارد مثلاً دعا خواندن هنگام

دیدن هلال ماه می تواند واقعاً واجب باشد اما اگر آقاره یا اهلش بر ابا حسی آن

۱۵. باید دو حکم بر موضوع واحد جمع خواهد شد (و جوب واقعی و ابا حسی ظاهری) در

از این جهت اشکالی نیست در حالی که یکی واقعی و دیگری ظاهری

۲۰. قضیه حقیقیه و خارجی در احکام:

حکم شرعی گاهی به نحو قضیه حقیقیه جعل می شود مانند آنچه شارع بگوید

۲۵. اگر تم هل عالم

و گاهی به نحو قضیه خارجی جعل می شود مانند آنچه شارع بگوید اگر تم هو لاد العلماء الوعودین

فعلاً

مفاسد اگر حکم به نحو قضیه حقیقیه جعل شود در این صورت اگر افراد جدیدی

• برای عالم پیدا شود اگر ایشان واجب است بر آن حکم قدرتی بر عالم بودن و AVANGE

۱۶

فرد جدید هم مصداقاً از عالم است.

اعاد صورتی که بر نحو قفنی یا خارج جمل شود اگر افراد جدیدی از عالم پیدا

شوند اگر امشان واجب نیست چرا که حکم متوجه افراد محدود است.

اسلوب بحث اصولی

۱۰. زمانی که اراده کند قفنی استنباط حکم شرعی را در یک مورد معین کند و گیرد از آثار آن

که ناشی از حکم واقعی هستند (نظایر اینها خاص مطابق با حکم واقعی نیست) و

۱۵. اصول عملی که تعیین کننده وظایفی عملی هنگام ^{عمل} ~~عمل~~ بر حکم واقعی و عدم وجود آنها هستند

بنابراین می توان بحث علم اصول را در دو نوع تصنیف کرد

۱) ادله محرزه یا به تعبیر دیگر آمارات

۲) اصول عملی

۲۵. نکته: شایع است توجه به این مطلب که هیچ واقعهای خالی از اهل علی نیست (

یعنی اهل عملی حد اقل حکم در هر واقعهای است) اما دلیل محرز گاهی وجود

دارد گاهی وجود ندارد در صورتی که قفنی به دلیل محرز دست یافت آن

17

Subject:

Date:

Day:

Time:

1- اصل عملی را کنار هم گذاشتیم (اما اگر به دلیل محرر دست نیافت اصل عملی را جاری

می‌کنند

کلیه عنصر مشهور وجود دارد که در هر دو نوع از ادله (چه محرر چه اصل عملی)

5- فقیه به آن احتیاج دارد (و این عنصر حیثیت قطع است چرا که نظایر چیزی که فقیه

به آن منتظر می‌شود یا قطع به حکم شرعی است و یا قطع به وظیفه‌ی عملی و در هر صورت

10- باید در مرحله‌ی سابق حیثیت قطع ثابت شود و بر نه امکان هم قسم بیان شود نوع

از ادله نیست بلکه نه تنها فقیه حتی خود (المولی نیز برای اثبات مسائل اصولی نیازمند

15- حیثیت قطع است چرا که اصولی در نظایر مثلاً قطع پیدایی لذت به ظهور صیغه‌ی کامر در

وجود یا قطع به حیثیت ظهور بنا بر این اثر در مرحله‌ی سابق حیثیت قطع ثابت

20- نشود (فایده‌ای ندارد)

۱۵

حجیت قلع :

برای قلع ۳ خصوصیت است :

۱- ناشنیت از واقع ← این خصوصیت عین حقیقت قلع است و این ناشنیت

از واقع عین انکشاف است نه چیزی که برای آن انکشاف باشد

۲- تحریک به سوی آنچه کشف شده به واسطه قلع ← و این خصوصیت

خصوصیت تکوینی قلع است مانند قدر عطشان زمانی که قلع پیرایه کند

۱۵- وجود آب حرکت جهت به سمت آن جهت حرکت می کند

۳- حجیت به معنای منجزیت و معذرت ← یعنی استحقاق عقاب از نظر

۲۰- عقلی به مخالفت با قلع (منجزیت) و عدم استحقاق عقاب از نظر

عقلی در صورتی که موافقت با قلع کرد اما حکم واقعی چیز دیگری بود (معذرت)

۲۵- خصوصیت اول و دوم اشکالی در ثبوتشان برای قلع نیست اما آنچه برای

اصولی هم است خصوصیت سوم است اما از تسلیم به دو خصوصیت اول و

دوم تسلیم به خصوصیت سوم لازم نمی آید بنا بر این پس چگونه می توان این خصوصیت

Subject:

Date:

Day:

Time:

(19)

۱- اثبات کرد؟

گاهی حرارتی باره گفته اند ^{که} حجت لازم ذاتی قطع است مانند حرارت که لازمی

ذاتی آتش است.

منجزیت

بنابر این قطع به ذاتی ملازم با منجزیت است بلکه امکان ندارد این که مولا حجت

آن را سلب کند چرا که لازمی ذات از ذات منقذ نمی شود بلکه فقط امکان

از امری قطع از قاطع وجود دارد.

۱۵- خلاصه اینک دو قضیه وجود دارد:

۱) منجزیت برای قطع ثابت است چرا که از لوازم ذاتی قطع است

۲) محال است سلب حجت از قطع چرا که لازمی ذات امکان انفکاک ندارد.

نظر شهید صدر نسبت به حجت قطع

۲۵- هر مقامی توضیح قضیه اولی گوئیم (نظر شهید)

مگر اجماع قطع است که منجزیت دارد - جواب: روشن است که قطع به تکلیف

مولا دارای منجزیت است و اگر نه فضا برای منجزیت نسبت به قطع قطع

AVANCE

قطع به تکلیف غیر مولا میسر نیست زیرا در

Subject:

Date:

Day:

Time:

۲۰

به تکلیف غیر مولا وجود ندارد.

بنابر این باید فرض کنیم که امر مولا است اما مولا است؟

جواب: کسی که دارای حق الطاعت است یعنی عقل حکم می کند به وجوب امتثال تکالیفش

و استحقاق عقاب در صورت مخالفت و این همان معنای منجزیت است

بنابر این با فرض اینکه امر مولا است منجزیت ثابت می شود و نیازی به

اثبات آن از طریق نظریه بی لازم ذاتی بودن نیست بلکه حتی اثبات آن از آن

طریق لغو است و معنایی ندارد چرا که در آن صورت معنای چنین می شود که قطع

به تکلیف کسی که واجب است امتثال تکالیفش لازم است امتثالش

بعد از ثبوت حق الطاعت در فرض مولا بودن امر باید بحث شود ۱۰، ۷، ۹۸

از حد و در این حق الطاعت آیا شامل ظن و احتمال هم می شود یا اینکه فقط محتمل

به قطع است

جواب: آری با عقولمان درک کردیم این است که حق الطاعت در هر تکلیف

منکشفی ولو این اندکشاف ظنی و احتمالی هم باشد جاری است باز هم به خود

۱. مولا اجازہ ہی ترضیعی بنا رہے۔

نسبت بہ قطع وجہ دوم یا قہنی دوم این وجہ صحیح است نظر شہد علیہ

۵. بنا بر این اگر مدلف قطع حاصل شد برایش نسبت بہ وجوب امکان ترضیعی

حتی از سوی مولا وجود ندارد چرا کہ

۱۰. این ترضیعی ← یا یک حکم واقعی است (اباحی و ^{معنی} واجب) لا زہد اش قطع

مدلف بہ اجتماع وجوب و اباحی واقعی است کہ اجتماع صیدین

است و امکان ندارد چون لفظیم احکام واقعی بہ خاطر تنافی در

صداری (ملاک و ارادہ) امکان اجتماع ندارد

۲۰. این ترضیعی اگر یک حکم ظاہری باشد ← اگر چه اجتماع صیدین لازم

نہ آید اما تبوت حکم ظاہری در اینجا معنی ندارد چرا کہ حکم ظاہری

مقتضی بہ حالت شک است ولی در اینجا فرض این است کہ مدلف

قطع پیدا کر رہے ہیں جایی برای شک و حکم ظاہری نیست

نکتہ لفظیم ظن و احوال شما تہ قطع منجز هستند اما فرق منجزیت ظن و

۲۲

واحد احتمال با قطع

در قطع امکان سلب از سوی مولا وجود ندارد چون
در قطع امکان ترخیص بر مخالفت با قطع از سوی مولا نیست یعنی مولا نظر ندارد

منجزیت قطع را سلب کند چرا که لازمه اش قطع به ضررین است

اما در فلان واحد احتمال امکان ترخیص ظاهر است از سوی مولا بر مخالفت هست چرا که

موضوع حکم ظاهری است یعنی عدم علم بود در این دو حالت وجود دارد (و این خواص است)

مقید بود در عدم اجازه می مولا در ترخیص بنا بر این امر اجازه می مولا ثابت شود منجزیتشان

برداشت می شود

نکته: منجزیت از خصوصیات قطع به ما هو قطع است (بلکه از خصوصیات قطع به ما

هو انکشاف است

Subject:

Date:

Day:

Time:

شنبه
۹۸، ۷، ۱۶

۲۳

۱. معذرتِ قطع:

در صورتی که مکلف قطع پیدا کند به عدم تکلیف و با قطعش موافقت کند اما تکلیف
در حقیقت ثابت باشد در این صورت مکلف معذراست.

و جم معذرتِ قطع:

۱۰. برای روشن شدن باید رجوع کرد به حق الطاعی مولا و بررسی کرد که فقها مذهب
جایی است که احتمال تکلیف را بدیم یا جایی که قطع به عدم تکلیف هم داریم حق
۱۵. الطاعی ثابت است.

در جواب هر دو حق الطاعی فقها مذهب جایی است که احتمال تکلیف
۲۰. را بدیم چرا که در صورت قطع به عدم تکلیف امکان ندارد مکلف به سوی تکلیف
حرکت کند پس چگونه در حالی که علتی برای تحرک نیست حق الطاعی ثابت است؟

۲۵. تجویز:

اگر قطع پیدا کرد مکلف به تکلیف و تکلیف هم واقعاً ثابت بود در صورت مخالفت
عاجی نکرده می شود و مستحق عقاب است

۱. اما اگر قطع پدید آید آنرا تکلیف و مخالفت کرد با قطعش اما تکلیف در واقع

تایید نبود در این صورت متجری نامیده می شود.

۵. مانند شخصی که خو لیوان عذرا مقابل اوست یکس آب و دیگری شراب است

تکلیف قطع پدید آید یعنی انگلی مثلاً لیوان شماره ۱ شراب است و آن را

+

۱۰. می نوشند اما روشن می شود که آب بوده :

در این جا اختلاف وجود دارد که آیا متجری همانند عاقلی مستحق عقاب هست

۱۵. **جواب** ← برای روشن شدن مطلب باید رجوع کنیم به حق الطاعت و بدینم که

آیا مختص انکشاف مصیب (لمتاب کردن به واقع) است یا مخصوصیت دارد نسبت

۲۰. به حالت انکشاف ولو اینکه مصیب نباشد

در **جواب** ← می نویسم صحیح آن است که شامل هر انکشافی ولو غیر مصیب می شود

۲۵. چرا که حق الطاعتی که عقلاً برای مولا ثابت است برای حفظ حرمت مولا است

و با تجری هتک حرمت حاصل می شود در نتیجه مستحق عقاب است چون

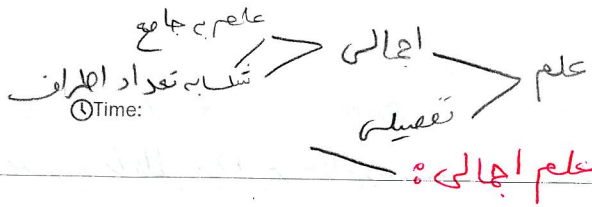
هتک حرمت کرده به مولا نه مولا نه عاقلی مستحق عقاب است.

Subject:

Date:

Day:

Time:



۲۵

علم اجالی:

علم ما هي تعلق في كبريه شي عمن مانند وجوب نماز صبح مثلاً.

و در این صورت علم تفصیلی نامیده می شود.

و كما هي تعلق في كبريه شي عمن مانند وجوب نماز روز جمعي که با نظر است با

جمع و در این صورت علم اجالی نامیده می شود و علم اجالی مرکب است از علم به جامع

و عبور علم

و شک به تعداد اطراف

نماز ظهر یا جمع

باعتبار نسبت به منجزیت علم اجالی:

علم به جامع بدون شک منجز است.

نسبت به شک در هر طرف نیز منجزیت وجود دارد (بنابر آنکه احتمالاً کبریم

و اکتفا به حسن ظن شک و احتمال هم منجز است.

(مشروط)

و هاتلونده نه کزشت روشن شده منجزیت قلع معلق است به خلاف

مقدد

منجزیت احتمال نه معلق و ~~مقدد~~ است به از آن و ترخیص شارع.

با این بیان روشن است که برای مولا این امکان وجود دارد که در یکی از طرفین

ترخیص صادر کند در تبع منحزینش باطل گردد در حالی که منجزیت طرف
در بیرو جامع باقی است.

سوال: آیا امکان ترخیص در هر دو طرف علم اجمالی که سبب ابطال
منجزیت جامع می شود از سوی مولا وجود دارد؟

جواب:

گروهی از اهلوسن در پاسخ گفته اند امکان ندارد بنا بر این اعتبار که منجزیت
قطع (مقصود جامع) معلق نیست.

نظر شهید صدر به آنچه بیان شد در صورتی تمام است که قطع تفصیلی باشد یعنی
مقترن باشد بنا شد در این صورت امکان ترخیص وجود ندارد اما در علم
اجمالی چون مقترن باشد است پس امکان ترخیص فلاحی وجود دارد.

نکته: آنچه از نظر شهید ذکر شد این است که ثبوت این ترخیص در هر دو طرف
عقلاً ممکن است اما آیا این ترخیص به صورت بالفعل واقع شده یا نه در جواب
می گوئیم بحث از این مطلب در اهل علم خواهد آمد.

۲۷

* قطع طریقی و موضوعی *

حکم شارع به حرمت خردا حالت دارد:

۱- گاهی حکم می آید به این جهت که ذات خردش حرام است بدون مقید کردن به

معلوم الخیریه بودن . بدون تحقیق

۱۰- در این حالت هرگاه متلف قطع پیدا کند به این شارع چه برای خرد جعل حرمت

کرده و قطع پیدا کند این خرد است تکلیف بر او منجز می گردد

۱۵- ۲- گاهی حکم می آید به این جهت که خرد بودن قطع داری حرام است و در این جا

حکم مقید شده به معلوم الخیریه بودن در این صورت خرد حرام نیست مگر زمانی

۲۰- که متلف قطع پیدا کند به این شارع خرد است

قطع در حالت اول طریقی نامیده می شود به چنانچه قطع معبر طریقی و انکشاف

۲۵- از حرمت است و تا شد کار وجود واقعه حرمت ندارد چون در هر صورت برای خرد حرمت

ثابت است چه متلف قطع پیدا کند که این شارع خرد است چه قطع پیدا کند و قطع مولا

حرمت نسبت فقط کاشف از آن است .

۱. در حالت دوم قطع موضوعی ناهیده می شود ← چرا که قطع در این حالت در وجود علم

اشترعی در جنین است و مولد واجباً زنده می حرمت است نه کاشف از آن

۵. نکته: آنچه سابقاً نسبت به منجزیت یا معذرت ~~و~~ قطع لغتیم فقط در قطع طریق

جاری است چرا که منجزیت برای قطع ثابت است به اعتبار حسبت کشف آن

۱۰. است و قطع از چیزی کشف به عمل می آید در کشف به آن طریق باشد نه موضوعی

۶. در قطع موضوعی قطع مولد است نه کاشف از حرمت.

۱۵. نکته: گاهی اتفاق می افتد که قطع طریق باشد به لحاظ اینکه حکم و موضوعی باشد به

لحاظ حکم دیگر مثل اینکه از مولد و حکم ندارد بشود یکی از دو حکم ثابت باشد برای ذات

۲۰. خبر به اینکه بلو بد ذات غیر شرعی حرام است

و حکم دیگر اینست زمانی که قطع بیدار در بی خبر بودنش بیعش حرام است پس قطع

۲۵. طریق است نسبت به حکم اول و موضوعی است نسبت به حکم دوم

۷۹

۱- جواز انار به مولا

برای قطع ۳ اثر وجود دارد ۱- منجزیت به این معنا که قطع به حرمت منجز است پس

۵- جایز است ارتکاب آن نیز قطع به حرمتش دارد.

۲- معذرت به این معنا که قطع به عدم حرمت معذور است پس جایز است برای

۱۰- مکلف ارتکاب آن نیز قطع به عدم حرمتش دارد و لو اینکه در واقع حرام باشد.

۳- جواز انار نفس حرمت به مولا پس هنگام قطع به حرمت جایز است انار

۱۵- حرمت به مولا به این قطع بلوغ خداوند سبحان حریم الضر (حرام کرد خدرا)

و این انار را انار بدون علم نیست بلم اناری است که از روی قطع و علم است

۲۰- بنابراین قطع سنت به جواز انار قطع موضوعی است نه طریقی چرا که جواز انار

ثابت نشده برای حکمی که واقعاً مجازند سبحان آن را تشریع کرده بلکه برای چیزی

۲۵- ثابت شده که علم داریم به این خدا آن را تشریع کرده اما نسبت به دو حکم اول

(منجزیت و معذرت) طریقی است.

۹۷، ۷، ۱۷

۳۵

جمع بندی:

بیان کردیم که تنجیز تلفیقی است آن قطع پیدا کرده ایم به خاطر ثبوت حق الطاعنی

خداوند سبحان است و از آن جهت که حق الطاعنی خداوند سبحان جمیع انواع و

انواعی است انکشاف در بر می گیرد حتی انکشاف احتمالی را بنا بر این منجزیت

ثابت است برای مطلق انکشاف نه اینکه فقط برای قطع ثابت باشد.

در وجه منجزیت قطع و کدتر و غیره معلق است

در مقابل مسلک مشهور قائل بر این است که منجزیت لازمی ذاتی قطع است

لذا ادعا دارد که منجزیت از خواص قطع است و ثابت نمی شود مگر برای قطع

و هرگاه قائل شود منجزیت هم نیست و عقاب بلا بیان هم صحیح

نیست و مقصود و مراد این گروه از بیان همان قطع است یعنی هرگاه قطع

نباشد عقاب هم نیست

مسلک مختار ← حق الطاعنی

علم

این دو مسلک فرقی ندارند نظری بسیاری در مسائل بسیار

مسلک مشهور ← قطع عقاب بلا بیان

AVANCE

علم اصول وجود دارد که روشن خواهد شد.

۱. منابع و روش های استنباط طایق ۲ مسلک ۵

۱. طایق مسلک حق الطایق ← طایق این مسلک اصل اولی در مواردی که احتمال

۵. تکلیف را می دهم و منجزیت اعمال است. چرا که طایق این مسلک احتمال دهم منجز

است و هنگامی از این منجزیت رفع یدمی کنیم ۵

۱۰. الف) قطع ید استنباط بر عدم ثبوت تکلیف و اعمی ← وجه اش و اضع است

چرا که بر این صورت اصلاً "احتمال تکلیف" انفی دیم اما اگر قطع ید استنباط بر

۱۵. ثبوت تکلیف و اعمی منجزیتی که ذات یتیم قوی تر و ششخ شدید تر می گردد

ب) زمان که آفاره یا اهللی که جهت است دلالت بر نفی تکلیف کند ← وجه اش

۲۰. هم این است که گفتیم حکم عقل به منجزیت اعمال معلق است بر عدم ثبوت

تدریجی از سوی شارع پس اگر تدریجی مدار شد دیگر منجزیتی نیست

اما اگر آفاره یا اهللی که جهت است بر ثبوت تکلیف دلالت کند یا دلالت بر

تدریج لزوم احتیاط داشته باشد منجزیت احتمال مؤکد است (می گردد)

۲. طبق مسلک مشهور، قاعده ی قبح عقاب بلا بیان ^{بعوض} (برائت) ✓

اصل اولی ۶، مواردی که احتمال تکلیف را می دهد این است که هنگامی که قلع و قمع در اثر

۵. طبق قاعده ی قبح عقاب بلا بیان (یعنی بلا علم بلا قلع) منجز نیست هم

نیت و عذریت ثابت است و هنگامی از این قاعده رنج بدی کنیم که

۱۰. الف) قلع پیدا کنیم به نیت تکلیف واقعی ← وجه اش هم روشن است

به خاطر اینکه در این صورت بیان محقق می شود.

۱۵. اما اگر قلع پیدا کنیم به عدم تکلیف عذریت قاعده آن، اثبات می کند که کبیره شود

ب) اگر به تکلیف واقعی بعد قلع پیدا نشود بلکه نقاب تکلیف ظاهر از خلال

۲۰. آماره یا اصل بر سیم این گروه در این حالت التزام پیدا کرده اند به منجز تکلیف

واقعی علی رغم اینکه همانطور که بیان شد آماره و اصل قلع است و نیستند پس

۲۵. علی رغم عدم قلع به تکلیف آن را منجز می دانند در حالی که مسلکشان

این بوده که تکلیف فقه در صورت قلع منجز است و خودشان نیز از نظر

فنی در کیفیت استخراج این بحث سرگردان شده اند چرا که طبق مسلکشان

۳۳

Subject: Date: Day: Time:

۱- در این حالت نباید عتابی باشد چون قطعی در کار نیست و بیانی نیست در حالی که
می گویند تکلیف منجز است پس به تفسیر هر دو

۵- تقسیم بحث (اهول)

دانشیم که قطع هنگام استیجاب در مرحله اول برادله می محرزه تلبه می گذران

۱۰- ادله محرزه:

الف) یا سفید قطع حکم شرعی مانند خبر متواتر ← در این صورت دلیل جهت

۱۵- است از باب جمیع قطع

ب) یا سفید قطع حکم شرعی است. ← در این حالت لازم است که قطع به حیثیت پیدا کنیم و باید بر منتهی

۲۰- بر قطع شود و غیره ظن بجهت از حق ندارد. الا وجه ظن لا یقتضی من الحق شیئا.

دلیل قطع قطعی ← ظاهر شرعی ← صادر از سوی شارع

۲۵- ظاهر عقلی ← حد قفیه ای که عقل آن را درک می کند و امکان دارد
استیجاب حکم شرعی از آن

Subject:

Date:

Day:

Time:

دلیل شرعی ← یا لفظی است ← قول معصوم علیه السلام

یا غیر لفظی است ← فعل و تفسیر معصوم یا تصویر همان سکوت معصوم در مواجهه با نیت رفتار خاص یا عام است.

• بحث در دلیل شرعی از ۳ جهت است:

الف ← تعیین دلالت های دلیل شرعی.

ب) اثبات صغری دلیل شرعی. یعنی اثبات صدور دلیل از طرف شارع.

ج) حجیت دلالت آن.

در قالب مثال: قللاً فقیه قصد دارد حکم وجوب نماز را از خلال ادله اثبات کند.

بعد از حجت وجود دلیل محرز پیدا می کند بر مسأله. مثل آن که استفاده می کند از آیه ی

یا اقم الصلاة لذكركم. چون فعل امر دلالت بر وجوب دارد روشن می شود که این آیه دال بر وجوب

نماز است. در مرحله ی بعد چون آیه از قرآن است. و قرآن قطعی الصدور است روشن می شود

که از سوی شارع صادر شده و چون قطعی است حجیتش هم ثابت می شود.



۹۸/۷/۲۳ سه شنبه ساعت اول

۴

Subject:

Date:

Day:

Time:

قبل از ورود به بحث ادله شرعی دلیل محرزه باشد را به عنوان قواعد عامه ذکر می کنیم:

۱- اصل هنگام تک در حجیت.

۲- حجیت اماره در لوازم غیر شرعی.

۳- تبعیت دلالت التزامی از معانی در حجیت.

۴- انقضاء اماره به جایی قطع موضوعی. (جائزینی)

۵- جواز اسناد با اسناد به دلیل.

اصل هنگام تک در حجیت

دلیل محرز ظنی (مثل شهرت)

اگر قطع به حجیتش از خلال ادله ^{مشاهده} پیدا شود به هیچ وجه و حجیت است از باب حجیت قطع

اما اگر قطع به حجیتش پیدا نشد باید دید اصل و قاعده چه چیزی با اقتضا دارد؟

در این حالت اصل باقتضای عدم حجیت را دارد و تنگ در آن نیست.

مقصود از عدم حجیت یعنی جائز نیست آثار حجیت را به مجرد احتمال حجیت ترتیب اثر دهیم!

در جایی که احتمال حجیت هست

ترتیب اثر دهیم

AVANGE

استدلال بر مذهب یعنی استدلال بر عدم حجیت هنگام تنگ در حجیت

دلیل مشهور

عده ای در استدلال بر این مطلب تمسک کرده اند به ادله ای که دلالت دارند بر نفی از عمل به فتنی

خطره تشدید: اجمود آن است که گفته شود این اماره می فتنی:

ل یا دلالت بر نفی تالیف دارد در این حالت لازم است که همان حکم عمل که فاضلی بر
بر منجزیت اعمال است را بگیریم. و جایز نیست به واسطه ای اماره می مشکوک از این
منجزیت رفع بکنیم.

معزین
ل یا دلالت بر نبوت تالیف دارد در مقابل اصل برائت که نفی کننده ی تالیف است در
این حالت هم امکان ندارد که منجزیت را به واسطه ای اماره می مشکوک ثابت کنیم. و از اصل
برائت که معجزه است همیشه ثابت است دست برداریم بلکه در چنین حالتی اصل الحقیقی دهنده
(معزیت) همچون برائت مرجع است ~~و باید به اصل~~ تا زمانی که قطع به حجیت اماره ای
که نسبت تالیف است پیدا نشود.

نتیجه: اصل هنگام تنگ در حجیت امتناعی عدم حجیت را دارد به این معنا که در چنین

مصادیق در مقام عمل همان کاری را انجام می دهیم که قبل از آمدن اماره انجام می دادیم.

حرکت به

Subject: ۳۷

Date:

Day:

Time: ساعت دوم

حجت اماره در لوازم غیر شرعی

دلیل محرز دارای یک مدلول مطابقی و گاهی دارای یک مدلول التزامی است.

مثلاً در دلیل هم الی یغیب الشمس مدلول مطابقی فعل امر و جواب روزه (مفهوم) است. و مدلول

التزامی (مفوق) داشتن فلک و مصلحت است: هر مفوضی ← اگر دلیل محرز محبت باشد

اشکالی در ثبوت مدلول مطابقی و هم چنین مدلول التزامی آن در صورتی که لازم شرعی

باشد نیست.

هم چنین اگر دلیل محرز مفید قلع باشد همان طور که قلع به مدلول مطابقی داریم به تبع به مدلول

التزامی هم قلع حاصل می شود.

اما در صورتی که دلیل محرز از قبیل اماره ای باشد که حجت است و مفید ظن را خبر نفع اواز

طرف دیگر مدلول التزامی هم لازم شرعی نیست. در این صورت با حالت وجود دارنده به سان شارع

تعا ه می کنیم. مدلول مطابقی / مدلول التزامی

این که موضوع حجت یعنی آنچه شارع حکم کرده بر حجت بودنش ثابت است.

برای عنوانی که بردالت التزامی هم همچون دلالت مطابقی صادق است. AVANGE

۳۸

Subject:

Date:

Day:

Time:

مانند عنوان خبر مثلاً. بالین بیان که آکن دللیس که بر حجت خبر لقمه وارد شده چنین لقمه شود

که خبر دادن از چیزی به معنای خبر دادن از لوازم آکن است. در این حالت مدلول التزامی

هم ثابت می شود.

۲- این که موضوع حجت برای عنوانی باشد که برداشت التزامی صادق نباشد. مانند این که

موضوع حجت صادق بر عنوان فحور باشد و بگوید فحور حجت است. در این صورت بر مدلول

التزامی صادق نیست. مانند دلیل امر به نماز اقل... که فحور در وجوب نماز دارد اما دیگر

فحور در ثبوت طلاق که مدلول التزامی امر به نماز است ندارد.

نتیجه ← در حالت اول با تمسک به اطلاق دلیل حجت خبر در مدلول التزامی نیز ثابت می شود.

۲۰- اما در صورت دوم در حجت اماره به لحاظ مدلول التزامی اشغال شده و عمبر علم فایده این که

هرگاه فحور صادق باشد پس مدلول التزامی هم صادق است - کافی برای اثبات حجت

۲۵- مدلول التزامی نیست. چرا که حجت به لحاظ شرعی برای عنوان فحور ثابت است و

عملاً فرموده فحور حجت است. و صادق بر مدلول التزامی نیست.

*



Subject:

Date:

Day:

Time:

۳۹

* برای صورت دوم رأی وجود دارد:

۱- ظهور مشهور در آن این است که اماره در لوازش (مدلول التزامی) در این حالت دوم هم

عمیت است. ۲- چه شرعی
۳- چه غیر شرعی

۲- نظر استراحتی در این حالتی جهت اماره را در مدلول التزامی انکار

۱۰- کرده اند باین بیان که در این جا به لحاظ شوتی و فقهی ۲۰ احتمال وجود دارد:

الف) تعدد مدلول مطابقی فقط

۱۵- ب) تعدد مدلول مطابقی و التزامی هر دو ← برای تعیین این احتمال به لحاظ اثباتی و واقعی

نیاز به اطلاق در دلیل جهت داریم. و این اطلاق بر حسب فرض وجود ندارد. چون لفظیم شارع

۲۰- فقط جهت را برای ظهور قرار داده که مدلول مطابقی است.

دلیل تعدد اطلاق است که مفقود است.

25-

Subject:

Date:

Day:

Time:

۹۸۷/۲۴ چهارشنبه ساعت اول

۲۰

نظر تصدیق () :

استیصال قائلند که صحیح همان عمده من مشهور است زیرا سابقاً دانستیم که اماره (دلیل فلسفی)

تمام الماکر برای حجیتش از جهت کاشفیتش من باشد یعنی اگر شارع اماره‌ای را عبت مکر

من دهد به دلیل کاشفیتش است که از متعلقش دارد و نوع مکلفین هم نیست. بلکه خود کشف هم

است و از آن جهت که کاشفیت اماره از مدلول مطابقی و التزامی همواره بکسب اندازه است

بنابراین هرگاه برای اماره جعل حجیت شد نسبت به مدلول مطابقی، در مدلول التزامی هم حجیت

است. لکن مثلاً در خطاب کمالی همان گونه که مدلول مطابقی یعنی وجوب نماز ثابت است

و خطاب کاشف از آن است همچنین دلیل و خطاب، کاشف مدلول التزامی نیز هست

چونکه سابقاً تفهیم ابراز قول توسط خطاب شرعی و کاشف از اراده موهولت

و اراده‌ی موهول درین حدک و معلولت ایجاد می‌شود و این همان حدک همان مدلول

التزامی دلیل است. پس روشن شد که خطاب و دلیل کاشف از هر دو مدلول است

۱. **ذلت:** نام آخیر بیان شد نسبت به افکاره است و در اصل مثبت (اصل کلمه)

حیرت منی شود حیرت ما در اصل بیان کردیم که تمام الاماک برای جعل مثبت حسبت

۵. کاشف آن نسبت بنا بر این نمی توانیم چنین کنیم استفاده کنیم. که از نقد

عاصل و نقد به لوازم آن قسم لازم می آید مگر آن که دلیل خالی بر حسب لوازم

۱۰. پیدا کنیم

نسبت دلت التزامی از مفاد در حجت

۱۵. **توضیح:** بعد از این که دانستیم افکاره در عدولات التزامی خود مثبت است بیان می کنیم:

۴ در این عدولات التزامی در اصل وجود از عدول مفاد نسبت می کند ازشکل نسبت

۴ اما سوال این است که آیا در حجت نیز دلت التزامی پیدا دلت مفاد است؟

این نوع هرگاه دلت مفاد از حجت سابقا شود مگر ظالم علم به جذب بودن

۲۰ عدول مفاد از آنم می آید سوال دلت التزامی نیز از حجت؟

مانند: دلیل امر به صلاه مگر (اصل) حقیقی که مفرام باشد با امر به ازاله

حاجت از سجد در این صفت م می دانیم که در حجت مانع از دلت مفاد است

Subject:

(۴۲)

Date:

Day:

Time:

ارزجیت ساقط شدہ اے آئی ایم مہ آئی کے وقت التزام (داشتن صواب)

ترجیح ساقط شود؟

بلکہ ہے، دنوں آن صائم زمانی تمام است کہ مدوں التزام اعم باشد

مقالہ ناز کے بعد اعم است۔ اے زمانہ کہ مدوں التزام صواب و ساقط ہوا

قبل روز طلوع خورشید در اینجا از سقوط مدوں مطابق ارزجیت، سقوط

مدوں التزام، نیزہ ایم مہ آئی۔

بہر این محل حکام وقت مادر ایم اعم است۔

20

25

Subject:

Date:

Day:

Time:

۹۸، ۷، ۲۹

۴۳

۱۱

گروهی قائل به عدم تبعیت مدلول التزامی از مدلول مطلق در حجت هستند:

۵. باین بیان که هر یک از مدلول مطلق و مدلول التزامی دلالت جداگانه و مستقل

به لحاظ کاشفیه شان دارند بنابراین از بطلان یکی بطلان دلالت دیگر لازم

۱۰. نمی آید تا زمانی که علم به بطلان دیگری پیدا نشود.

گروهی دیگر قائل به تبعیت هستند و وجه بر این معاد استلال کرده اند:

۱۵. از آنجا که دلالت التزامی در اصل وجود خود متفرع بر دلالت مطلق است پس

در حجت نیز متفرع بر آن است.

۲۰. بر این وجه اشکال شده که از تفرع هر وجود تفرع در حجت لازم نمی آید

چرا که هر کدام از دلالت مطلق و التزامی کاشفیت جداگانه دارند و از سقوط

۲۵. یک کاشفیت از حجت سقوط کاشفیت دیگر لازم نمی آید.

۲. بعت و تکلم با اگر چه از لازم اعم است اما می توان ادعا کرد که هر لازم

اعم لازم مساوی است پس مثلا کسی که خدیو دهد از دخول زید در آتش

خبرداره از مدتش و مدگ اگر چه فی ذات لازم اعم است اما کسی که خبری در

از دخول زیر در آتش خبر نم دهد از مدگی که اعم است ولو به ^{شع} خبرداره

از مدگی که ناشی از دخول در آتش است و با این وجود زانکه حکم علم پیدا کردم

به عدم دخول زیر در آتش چگونه می خواهم ملتزم به مدلول التذاهل باشم؟! ^۵

جائز نیستی آماره به جای قطع موضوعی: *

دلیل محرز اگر قطعی باشد مثل خبر متواتر جائز نیست قطع طریق می شود در اثرش ^۳

یعنی تنجیز و تغزیر و این روش است ^۵

و هم چنین جائز نیست قطع موضوعی می شود در نتیجه احکام شرعی مترتب بر قطع موضوعی

است ^{۲۰}

اما اگر قطعی نباشد مثل آماره در جائز نیستی اش به جای قطع طریق اشکالی نیست ^۳

چرا که اگر نتواند جائز نیستی قطع طریق شود اثر (منجزیت و صغیرت) پس معاف ^{۲۵}

صحت چه خواهد بود

محل بحث: سلام ما در جائز نیستی آماره است به جای قطع موضوعی

Subject:

Date:

Day:

Time:

۱. اگر دلالت کند دلیل بر آنکه موقوف الخیریه را دور بریز و فرض این است که اقامه

شده خیرتقوی (آغا، ه) بر آنکه این مایع خیر است اما قطع حاصل نشده آیا با وجود

۵. این آغا، ه و جوب اراقه (دور ریختن) ثابت می شود؟

جواب: بایر قائل به تفصیل در مسأله شده

۱۰- آغا، ه از دلیلی که می تواند موقوف الخیریه را دور بریز چنین و تصمیم نه ذکر قطع

خصوصیتی ندارد و فقط به عنوان نمونه و مثالی است از چیزهایی که حکم معتبر

۱۵- شرعی هستند و در واقع مقصود این است که هر چیزی که حکمی منحصر بر آن

وارد شده را دور بریز در این حالت همانطور که قطع حکم منحصر تکلیف است

۲۰- آغا، ه هم با عنایت مولا منحصر تکلیف است و قطع فقط دلیلی از انواع حکمهای

منحصر است همانطور که آغا، ه نیز نوع دیگری است

۲۵- در این حالت (آغا، ه) قائم مقام قطع موضوعی می شود چرا که آغا، ه نیز فردی از موضوع

حکم است

۲- اما آغا، ه از دلیلی که می تواند موقوف الخیریه را دور بریز چنین نیز و تصمیم نه حکم

شخصی خوردن منو و ابرو خوب قطع او ذکر قطع خصوصیت دارد به این دلیل

که قطع کاشف نام است و به درجه می رسد در این حالت آفاره فی و از جانبش

قطع موضوعی شود چرا که آفاره فردی از موضوع حجت به حساب نمی آید چون

موضوع حجت منو بود مواردی که قطع و عدد در حد باشد اما آفاره ظنی است

پس فردی از موضوع حجت نیست

بلکه اگر اقامه شود دللی حاصل بر لزوم مترتب کردن به شمار قطع موضوعی بر آفاره

در این صورت آن مطالب دیگری است اما بحث ما الان بر مواردی است که دلیل

حاصل دیگری بر جانبش بر این حالت اقامه شده یعنی فقط ما صدقه و دلیل

حجت آفاره بدون هیچ چیز دیگر

۳۰، ۷، ۹۸

جواز اسناد بآفاره

اسناد بدون قطع جایز نیست و این روشن است اما سوال این است که آفاره ای که حجت

است بربط حکمی اقامه شود جایز است اسناد آن حکم به شارع؟

(حکمی نه آفاره دلالت بر آن معلوم است)

روشن است که اسناد نفس حجت و حکم فلا صریح به شارع جایز نیست و این وجهاً معلوم

Subject:

Date:

Day:

Time:

۴۷

۱- بلکه مقصود اسناد کلامی موردی آفا، ره است

گروهی قائل به عدم جواز شده اند چرا که لازم می آید نتایج نیز و تقدیر بدون علم.

۵- و گروهی در پاسخ بیان کرده اند این مسأله مدتی است به بحث جانتینز آفا، ره جای

قطع موضوعی چرا که قطع در موضوع جواز اسناد اخذ شده از نسبت به جواز اسناد

۱۰- این قطع موضوعی است بنابراین اگر قائل شویم به جانتینز آفا، ره به جای قطع موضوعی

که چنین اسنادی جایز است و نیز جایز نیست

۱۵- *در کلامی دیگر جایز است*

۲۰-



۲۵-

۴۸

دلیل شرعی لفظی :

مقدمه بحث : مقصود از دلیل شرعی بیان آنست که از سوی شارع مقدس صادر

می شود و استفاده از آن متوقف بر ۳ امر است ① بحسب دلالت آن

② صدورش از شارع مقدس ③ وجهیت دلالتش

دلیل شرعی لفظی :

از آنجا که دلیل شرعی لفظی در قالب الفاظ تجسم پیدا می کند و نظام لغت حاکم بر آن

است مناسب است که در ابتدا از برخی قضا یا لغوی که برای اصولی سودمند است بحث

کنیم .

انقسام دلالت لفظا بر معنا :

در حلقه‌ی سابقه دانستیم که دلالت لفظا بر معنا به ۳ نحو است :

۱- دلالت تصویری که عبارت است از حفظ و معنای لفظا در ذهن هنگام شنیدن

لفظا و هو از آنست ← مثل شنیدن کلمه آب از بجم خوردن آنست

۲- دلالت تقدیمی اولی که عبارت است از دلالت لفظا بر معنای که متکلم به

Subject:

Date:

Day:

Time:

49

1. قصد خطوری آن معنا آن استخوان کرده.

متکلم اراده استعمال دارد.

5. دلالت تصدیقی ثانی: دلالت لفظی است بر معنایی که متکلم به قصد خطوری آن معنا

و به هدف اخبار آن معنا آن استعمال کرده.

10. متکلم اراده جوی دارد.

نکته: دلالت تصوری معقوف می شود و لو اینکه لافضی است که لفظی است (ایم فارسی بر) ملتفت

15. باشد و دلالت تصدیقی اولی متوقف است بر اینکه لافضی ملتفت باشد اما لازم نیست

که جاری باشد بلکه می تواند هازل باشد و دلالت تصدیقی ثانی متوقف است بر اینکه لافضی ملتفت

20. جاری و غیر هازل باشد.

علاقه ای وضع بادالتهای سه مانه (وضع و ارتباط آن با دلالت های سه مانه)

25. دانستیم که دلالت لفظی یعنی سببیت لفظی برای خطوری معنای ذهنی حال سؤال این است

که منشأ این دلالت و سببیت چیست؟

بر این زمین 3 نظر وجود دارد:

۵۰

۱- سببیت ذاتی: بر این معنا که لفظ به ذاته سببی برای ظهور معنا در ذهن است

اشکال: اگر این درست باشد نیازی به تعلم و یادگیری نباشد و حال آنکه قبل از آموزش

هیچ دلالتی برای الفاظ نزد انسان وجود ندارد

۲- سببیت بی لفظ و معنا به سبب وضع و افع صوت گرفته باشد و مقصود از وضع نوعی

۱۰- اعتبار است که وضع آن را قرار می دهد صاحبان این نظر در نوع معتبر (آنچه اعتبار شده)

اختلاف دارند:

۱۵- گروهی قائل بر این هستند که وضع عبارت است از اعتبار سببیت لفظ برای تصور معنا بدین

اعتبار کرده اند که وضع سببی است برای تصور معنا

۲۰- گروه دیگر قائلند که وضع عبارت است از اعتبار لفظ و سبب و ابزار و ادواتی برای

تفصیح معناست

۲۵- گروه دیگر قائلند که وضع عبارت است از اینکه لفظ نسبت به معنا مانند وضع علامت

در دهان معنی است قارالت بر مقدار مسافت لفظ یعنی لفظ علامت است که معنا را

نشان می دهد

۱- **اشکال:** نسبت لفظاً برای تصور معنا نسبت واقعی است نه مجرد اعتباری چون این است

مجرد اعتباری بود باید می شد هر چیزی را برای هر چیزی اعتبار کرد و حال آنکه چنین چیزی

۵- امکان ندارد پس روشن است که این نسبت واقعی است و مجرد اعتباری نیست بودن

چیزی برای چیز دیگر نسبت واقعی را محقق نمی سازد.
 نسبت اعتباری و آنرا نسبت واقعی می گویند

۱۰- **۳- نسبت لفظاً برای معنا** ناشی از وضع واقع است ولی مقصود از وضع اعتبار نیست

بلکه مقصود از وضع تصور است از سوی واضع به آنکه لفظاً خالص را بنا آورد و متر منطقی

۱۵- که قصد تفهیم معنا، ادا، روی صورت یک قضیه شرعی برین شکل است نه فرجه

لفظی، آ و در م بین قصد تفهیم معنا، ادا، م

۲۰- **فرق بین مسلک اعتباری و تصور**

۱- وضع بنا بر مسلک تصور سببی برای دلالت تصدیق است هر حالی که مطابق مسلک

۲۵- اعتبار سببی برای دلالت تصوری است و این فرق مهم بین این دو مسلک است

۲- بنا بر مسلک تصور هر مستعمل (به کار برنده) و واضع است از آن جهت که مستلزم

هنگام استعمال مستعمل ملازمی سابق است پس از این جهت واضع می باشد

۵۲

Subject:

Date:

Day:

Time:

و در نتیجه چنین نیست که وافی از ^{سابق} وجود داشته باشد که بقیع از او تبعیت

کنند در حالی که سابق مسلک اعتبار و رفع از شخص اول صادر می شود و دیگران از او تبعیت می کنند.

اشغال بر مسلک تعهد

۱) چنین نیست که هر مستوفی متعهد به آن قضیه شرعی باشد و نیز بر صورت چنین

تعهدی لازم می آید که استعمال بقوا به نحو مجاز و هنرل ممکن نباشد و این واقع

البطلان است

۲) بنا بر مسلک تعهد وضع یک عملیات در قیود است که متضمن ادراک قضیه شرعی

است در حالی که در بینیم از همان ابتدای زندگی و قبل از آنکه فکر انسان شکل

بگیرد وضع در نزد او وجود دارد پس روشن است که وضع عملیاتی سهل و

بسیار است نه آنچنان پیچیده که مسلک تعهد به آن قائل است

۵۳

تفکر تصدیق در ابطال با منشأ سببیت بین لفظاً و معنای

اشیان قائل باین هستند که در حقیقت وضع با بر جنس لفظی شود که حقیقت وضع بر اساس

یک قانون تکوینی فطری برای ذهن انسان یا بر جااست و آن قانون این است

که هرگاه خوشی پیوسته با هم مقرون باشند تصور کنیم موجب تصور دیگری

10. می شود

و این قرن (هزاره) گاهی به شکل غیر مقصود حاصل می شود مانند اقتداران مطلق برین

15. شنیدن صدای نقره (زئیر) و دیدن آتش که موجب می شود هنگام شنیدن

این صدا شیر را تصور کنیم.

20. و گاهی این اقتداران در طرف خاص و با عنایتی که وضع قدرتی در حاصل می شود

مانند کسی که فرزندی آگورده و نام او را علی بخارده پس ذهن هنگام شنیدن نام علی

25. مستقل می شود به آن نوزاد خاص

نکته: ما نظریه اعتبار را قبول داریم اما به عنوان راهی برای ایجاد قرن اولی

نیابراین در دیدگاه ما اعتبار حقیقت وضع نیست بلکه قرن اولی که از این اعتبار

۶۴

Subject: (۵۴)

Date:

Day:

Time:

حاصل می شود در حقیقت وضع است و اعتبار تنها راهی برای ایجاد قدرن اکتد است

نکته: وضع همان قدرن اکتد است که موجبی برای تصور معنا هنگام سقن

لفظاً است

نکته: وضع (قدرن اکتد) سببی برای رالات تصوری است اما خود رالات تصوری

۱۰. مثلاً دشان لظهور حالی منظم است

55

1- وقع تعینتی و تعینتی

رفع با توجه به سببش تعینتی می شود به شیئی
لم تعینتی ← و آن وضعی است که نامش از جعل خاص باشد.

5- وقع تعینتی ← و آن وضعی است که نامش از کثرت استعمال باشد به درجه ای که این کثرت

استعمال موجب آنست که در بین لفظا و معنا گردد.

قابل ملاحظه

نکته ۱۰

۱۰- طبع مسلک اعتبار و تعهد، وقع تعینتی مقصور نیست چرا که کثرت استعمال نمی تواند اعتبار

و تعهدی را تولید کند بلکه می تواند فقط کاسف از اعتبار و تعهدی باشد که پیش تر بود و در نتیجه طبع

۱۵- مسلک اعتبار و تعهد فرق بین وقع تعینتی و تعینتی در نوع کاسفت است؛ کاسف از اعتبار

و تعهد در وقع تعینتی کثرت استعمال است، در حالی که در وقع تعینتی کاسف از اعتبار و تعهد جعل

۲۰- خاص واقع است.

نکته ۲۰

۲۵- این اشغال بر نظریه قرن اکید (وقع) وارد نیست، چرا که شایع است که کثرت استعمال

لفظا در معنا منحصر به قرن اکید بین لفظا و معنا گردد، به درجه ای که تصور یکی تصور دیگری را

به همراه داشته باشد پس وقع تعینتی حاصل می گردد. * موضوع که همان لفظا است *

Subject:

Date:

Day:

Time:

۵۲

اقسام وضع و موضوع که

مقدم بحث ← در هر وضعی که واقع آن را انجام می دهد شرط است که وضع لفظ و معنی را تصور کند

۵. پس وضع حکم می کند بر لفظ و معنی به اینجانب این برای آن است لذا در هر حکمی لازم است حکم

اعتراف آن و حکم را تصور کند تا حکم کردن برایش ممکن باشد

۱۰. وضع هنگام قرارداد لفظ برای معنای خاصی مستقیماً آن معنا در ذهن حاضر

می کند و گاهی از خلال یک عنوان عام که حکایت از معنی دارد

۱۵. وضع عمومی و خصوصیت خود را از خلال معنایی که واقع آن را تصور کرده است می کند اگر

معنایی که وضع تصور کرده خاص باشد و وضع خاص و اگر عام باشد وضع عام می شود

۲۰. اقبالی که وضع می تواند معنی را تصور کند به اتفاق ۳ حالت است

۱- اینجانب تصور کند معنای عام را و قرار دهد لفظ را برای نفس آن معنای عام

۲۵. مانند وضع اسما اجناس / و در اصطلاح وضع عام (چون معنای تصور عام است) و موضوع

که عام نامیده می شود. چرا که لفظ قرار داده شده برای نفس آن معنای تصور

۲- اینجگونه تصور کنند واقع معنایی خاص را و قرار دهد لفظ را برای نفس آن معنای خاص

مانند: وضع اعلام شخص و در اصطلاح وضع خاص (چون معنای متصور خاص است) و

5- موضوع که خاص چنانچه لفظا موضع شریک برای نفس معنای خاص متصور

۳- اینجگونه تصور کنند معنای عام را و قرار دهد لفظ را برای آن معنای در اصطلاح و وضع عام

10- (چون معنای متصور عام است) و موضوع که خاص چنانچه لفظا وضع شده برای افراد آن معنای

عام
نکته: در مورد این قسم اتفاق نظر بر امکانش وجود دارد اما در مورد وقوعش اختلاف وجود

15- دارد و گفته شده مثال این قسم حرف هستند

و قسم چنین می توان برای این قسم وضع اسماء اشاره را نیز مثال زد که واقع عنوان کلی

20- مفرد مذکر را در نظر می گیریم آن گاه لفظ هذرا برای هر مفردی که صدق آن باشد قرار

مع (ه)
25- علاوه بر این سه قسم آبی می توان قسم چهارمی نیز در نظر گرفت بدین صورت که وضع خاص و موضوع

عام باشد یعنی تصور کنند واقع معنایی خاص را و قرار دهد لفظی عام را برای آن معنای خاص؟

این حالت امکان ندارد چرا که فرد عنوان منطبق بر عام نیست تا بتواند بیشتر به سوی عام آن باشد

Subject:

Date:

Day:

Time:

51

بسم خاص می تواند سبب برای تصور عام باشد اما عنوان مبتدیان بر آن نیست.

مثلاً: (بسم خاص) (بسم خاص) (بسم خاص)

در نتیجه اگر لفظی در این حالت برای آن وضع شود، وضع عام و وضع خاص که عام خواهد بود.

5. وضع شخصی و نوعی:

به اعتبار تصور لفظاً تقسیم می شود وضع به شخصی و نوعی.

10. اگر خود لفظاً به نفس هنگام وضع تصور شود ← وضع شخصی نامیده می شود. مثل ← وضع اسما اجناس و اعلام شخصیه

15. و اگر لفظاً از خلال عنوانی که اشاره به لفظ دارد تصور شود ← وضع نوعی نامیده

می شود. مثل ← وضع حیثیات مثل وضع هیئت که در ضمن همین اسم فاعل ط

منخواه است و برای عنوانی که هیئت اسم فاعل در قرار داده شود است

20. در وضع حیثیات نمی توان به اخبار اجدای از ماده حاضر کرد که بنا بر این واضح از عنوانی استفاده

می کند که بیشتر به سوی لفظ است، به جای آنکه همین اسم فاعل را جداگانه حاضر کنند

25. مثلاً می گویند هر چیزی که بر هیئت اسم فاعل است برای فلان فضا وضع شده

59

1- مجازی ← هر لفظی که علاوه بر معنای حقیقی، دارای معنای دیگری است (سبب قرین آوردن)

لفظاً و معنای حقیقی

5- همچنین ملاحظه دلالت بر هر معنایی که اقترا^ن خاصه یا معنای حقیقی دارد مانند معنای مجازی مشابه

را نیز دارد.

10- صلاحیت دلالت بر معنای مجازی به درجه‌ای از عفو از معنای حقیقی است چرا که آگاهی شود بر اساس

+ چنانچه معنای مجازی

مجموع ذوات اقترا^ن در جایی که معنای حقیقی از یک اقترا^ن حاصل می‌شود.

از ۲ اقترا^ن تشکیل شده اند معنای حقیقی

15- در معنای حقیقی ← اقترا^ن لفظاً و معنای حقیقی.

در معنای مجازی از مجموع ذوات اقترا^ن؛

← اقترا^ن لفظاً یا معنای حقیقی

← اقترا^ن لفظاً یا قرین یا معنای مجازی

بنابراین، زمانی که لفظاً یا قرین‌های هر دو باشند معنای مجازی را می‌سازد به صورت با انقضای دلالت بر

25- معنای مجازی می‌تند و اگر قرین‌های معنای مجازی را بر نهند دلالت بر معنای حقیقی در او این

و اگر بدون قرین یا معنای حقیقی

لغزش است.

سؤال: آیا صحت استعمال در معنای مجازی متوقف بر وقوع است علاوه بر این ملاحظه

دارد؟

پاسخ: روشن و طبیعی است که وقوع در معنای مجازی باید مختلف از وقوع بر معنای حقیقی

باشد و گرنه مجاز به حقیقت تبدیل می شود و همچنین این وقوع جدید باید به گونه ای باشد که

طولیت میان ۲ وقوع حفظ شود به گونه ای که نظام نشین لفظاً مجرد از قرینیم، اسبقیت معنای

حقیقی به ذهن تقلید گردد، و این امر فرض طولیت) و البته این شرط است که اری

شود لفظاً به همراه قرینهای که دال بر معنای مجازی است، مجموعاً برای دلالت بر معنای

مجازی وقوع شده باشد لذا هر جا قرین با شد معنای مجازی به ذهن سبقت می گیرد و هر جا

قرین نباشد معنای حقیقی به ذهن سبقت می گیرد

نظر شهید میرزا صاحب آن است که استعمال لفظاً در معنای مجازی نیاز به وقوع جدید

ندارد زیرا مدار از صحت استعمال؟

۱- اگر مدار از صحت استعمال (حسن و نیکو بودن) باشد روشن است که بجز تسلیم به صلاحیت

استعمال لفظاً در معنای مجازی لازم است تسلیم به حسن و نیکو بودنش چرا که معنای برای

صلاحیت، جز حسن و نیکویی نیست و ما هم ثابت کردیم که این صلاحیت وجود دارد AVANGE

۲- واژه مقصوره انتساب است سوال به لغت باشد منکم با این سخن می گوید بگوئی نه

لغفا (دأسا) عرب معنای ← رجل قوی یا رجل شجاع استعمال عربی خوانده شود همین کافی است

۵- که استعمال عربی بر ملا عربی باشد ناشی از اوقاع این لغت است مثلاً استعمال ~~عربی~~ «أسا»

عربی رجل شجاع ناشی از این باشد که «أسا» عربی لغت عربی ~~عربی~~ برای معنای شجاع شده پس

۱۰- این معنا در رجل شجاع شباهت وجود دارد پس استعمال ناشی از وضع عرب است

۹۸/۸/۸ ۹۲

علائق حقیقت

تجارب شنیدن

برای تمییز معنای حقیقی از معنای مجازی علاقتی ذکر شده
* لفظ تبادر ← یعنی سبقت گرفتن معنا از ^{حالت} حاکم و درون

لفظاً (یعنی بیرون فهمی قرین) بر ذهن

اشکال ← اعتراف شده بر اینکه تبادر در معنای حقیقی از لفظ ← فرع بر علم شخصی به وضع

است مانند بر این اثر اراده شود تحصیل علم به وضع از طریق تبادر دور لازم می آید

موقوف علی ← تبادر ← فرع بر علم شخصی به وضع ← علم اجمالی فی الجمله

موقوف ← علم به وضع ← فرع بر تبادر ← علم تفصیلی با الجمله

جواب

لکه اولاً: تبادر، فرع بر علم ارتعازی به معنا نه همان علم به صورت فی الجمله به معنا

است می باشد، یعنی با عظمت از حدود تفصیلی آن مرطالی که آن علمی به از طریق

تبادر حاصل می شود، علم تفصیلی به معنای است یعنی علم به تفصیل معنا بیرون عظمت و این

معنای همان قولی است که لفظ می شود (و این الموقوف علی التبادر بخلاف الموقوف علی التبادر)

یعنی: آنچه موقوف بر تبادر است (علم شخصی به وضع لفظاً در معنای حقیقی) همان علم تفصیلی ←

معنا بر است با آنچه تبادر بر آن موقوف است (علم شخصی به وضع) همان علم اجمالی ← AVANG

دوراً ← دور، هر صورتی لازم می آید که جاهل اراده کند اینج قدر در تیار در راز نیز خود علامت

حقیقت، اما در صورتی که تیار در نذر عالم علامت باشد دور لازم نمی آید.

تظیر تصدیق

← مناسب تر در جواب آن است که بگوئیم فی حد نفسه دور لازم نمی آید،

چرا که دور صیغی بر این است که تیار در فرع بر علم به وقوع باشد در حالی که تیار در فرع بر واقع وقوع است

مثلاً ← قرن آید (واقع) نیز لفظی است لفظاً آب و واقعیت آب موجبی

برای انتقال ذهنش به آب است هنگام شنیدن لفظ آب، و حال آنکه لو راک اطلاق

علم به وقوع نیست چرا که اصلاً فضاک وقوع را درک نمی کند.

بنابراین، تیار در فرع بر واقع قرن آید است، در حالی که آنچه از تیار در حاصل می شود علم به قرن آید

است، بنابراین دور لازم نمی آید.

اشغال ← اگر بگوئیم تیار در فرع بر واقع قرن آید است پس چگونه است که برای غیر عالم به لغت

حاصل نمی شود؟

جواب ← چرا که نزد چنین شخصی واقع قرن آید وجود ندارد.

۱۳، ۸، ۹۱۸ دوشنبه

۶۴

* امروز داشتم آموزش مبارک *

۲- صحت حل

۵- همانا صحت حل لفظ بر معنا (لفظی که اراده کردیم است سوال حالتش را) :

اگر حل اولی صحیح باشد ← در نتیجه آن معنا، معنای موضوع لم است

۱۰- و اگر حل شایع صحیح بود ← آن معنا مصداقی است برای عنوانی که همان

عنوان معنای موضوع لم است.

۱۵- و اگر هیچ کدام از حل صحیح نبود ← دلیل است بر آنکه آن معنای

موضوع لم است و نه مصداق آن

۲۰- اشکال: ^{تجدید} صحت حل اگر چه کاشف از این است که آن معنای معنای موضوع لم

است اما لازم نیست که آن معنا معنای حقیقی باشد شاید معنای مجازی است بنابراین

۲۵- ناچاریم برای تعیین (مجازی از حقیقی) مرئوسات (زمنیات) خود اضمحیم کنیم

بنابراین آنچه سبب تمیز معنای حقیقی از مجازی است همین مرئوسات است نه صحت

حل (چه حل اولی چه حل شایع)

Subject:

Date:

Day:

Time:

۶۵

۳- اطرار و شیوع - رواج

ادعا

مقصود از اطرار این است که زمانی که صحیح باشد استیصال لفظ در معنایی به لحاظ اجماع

حالات و جمیع افراد این دلیل است بر آنکه معنا حقیقی است چرا که مثل چنین

چیزی در معنای مجازی محقق نمی شود (مثلاً استیصال لفظ اسد در معنای حیوان در نزد

۱۰- باید در معنی ها حالات (چه در جنس - چه در وقت - در قفس است -) و به

لحاظ اجماع همه افراد (چه نژاد ایرانی - چه عربی - چه هر نژاد دیگر) معادق باشند

۱۵- جواب داده شده در ا نکال

جواب داده شده به این استیصال لفظ در معنایی، زمانی که به نحو مجازی بار به لحاظ اکتفا

۲۰- و یک حالت صحیح باشد به لحاظ اجماع حالات و معادق نیز لازم است که صحیح باشند

چرا که حکم الأمثال فدا یجوز و فدا لا یجوز واحد

۲۵- بنابراین روشن شد که اطرار اختصاص به معنای حقیقی ندارد لذا اصحت چنین استیصالی

به نحو دوام ناشناختن حقیقت نیست

مثلاً استیصال لفظ لشکر در انسان شجاع بارها است حد و شرطی است به معنی

انسان ها شجاع است

۴۹

* تحویل مجاز به حقیقت :

نکته: استعمال لفظ در معنای موضوعی که ← استعمال حقیقی

۵. و استعمال لفظ در غیر معنای موضوعی که ← استعمال مجازی

استعمال نلمی آسدر در اجل شجاع استعمال مجازی است که معروف

۱۰. و گاهی تلاش شده برای تحویل مجاز به حقیقت به این نحو که مثلاً "نلمی آسدر"

در همان معنای موضوعی که یعنی همان مفسرین استعمال کنیم اما در نهایت بگوئیم که

۱۵. الرجل القوی صدیقی برای آن است در این جا از آن جهت که مجاز و عنایتی در

نفس نلم چون نلم در همان معنای استعمال شده که برای آن وضع شده اما در

۲۰. تطبیق بر مصداق بیغم قائل شده ایم و این آن چیزی است که از آن به مجاز عقلی یا

حقیقتی سگالیم تعبیر می شود.

+

Subject:

Date:

Day:

Time:

۹۸، ۸، ۱۴
جمعه، شنبه
ساعت اول

۶۷

استعمال لفظ و اراده خاصه

روشن است که استعمال لفظ در معنایی که مخالف با معنای موضوع نه است ← استعمال مجازی

۵. افعال معنای موضوع نه دارای معنی متعدده باشد و ما اراده کنیم از لفظ جسمی

معنی از آن را مانند استعمال لفظ آب مثلا " و اراده می خورم

آب فزات از آن.

۱۲. آیا این استعمال مجازی است؟

۱۵. برای این مطلب ۲ حالت وجود دارد:

۱- اینکه استعمال کند لفظ آب را به تنهایی و اراده کند از آن خورم

۲۰. آب فزات را

۲- اینکه استعمال کند آب را به قصد فزات و اراده کند از لفظ آب، طبعی

۲۵. آب را و از قصد فزات را

در نتیجه اراده می جسمی محصول در آب فزات) از مجموع دو کلمه مستفاد

می شود نه از کلمه ی آب به تنهایی.

۹۸

۱. در حالت اول استعجال مجازی چراکه نلمه ی اکب وضع نشود برای جسم بلم

وضع شده برای طبیعی اکب

۵. در حالت دوم استعجال حقیقی است چراکه جسم (قرات) از نلمه ی اکب به تنهایی

فهمیده نشده بلم هر دالی (لفظ) استعجال شده در مدلول (معنا) خودش و از

۱۰. اجتماع خودال و خود مدلول استفاده شده اراده ی جسم و عر اصلاح به این

روش طریق تقدر دال و مدلول گویند

۱۵. اشتراک و مترادف: استعجال

مقصود از اشتراک ← وضع لفظا واحد برای چند معنا است. مانند ← لفظا عین

خشم
خشم
طلا

۲۰. مقصود از مترادف ← وضع چند لفظا برای معنای واحد است. مانند ← خوف - جبن

و شکی در امکان اشتراک و مترادف نیست.

۲۵. اشکال شده بر اشتراک: به اینک اشتراک منجره شود به اجال و تردد در سماع عر

معنای مقصود و این با حکمت وضع که همان تفهیم مقصود است تا سازگار است

و منافذ دارد؟

باسم اشغال حکمت و معنی وجود آن و درین چیزی است که در مقام استعمال صلاحیت

تفصیح معنی را داشته باشد که هم با هم می‌شدن قدرین باشد.

تصویر اشتراک و مترادف طبع مسلک تصور

تصویر اشتراک و مترادف طبع این مسلک خالی از اشغال نیست

برای تصور ۲ شکل وجود دارد ←

۱- تصور به بیان لفظ (یعنی لفظ را بیاورد) کلز عانی به قصد تفصیح معنی را دراز

۲- تصور به اینج هنگامی که قصد تفصیح معنی را در لفظ را بیاورد.

* طبع شکل اول به اشتراک ممتنع است به چرکه لازم اش این است که

هنگام آوردن لفظ مشترک برای وفای به تعهدش باید هر چند معنی را قصد کند

لازمی تصور معنی بعد تصور است و این قلعاً چیزی نیست که مقهور قصدش را داشته

* و طبع شکل دوم به مترادف ممتنع است به چرکه لازم اش این است که

هنگامی که قصد کرده یک معنی واحد را برای وفای به تعهدش باید هر چند لفظی

که در برابر آن معنی است را بیاورد و این نیز آن چیزی است که مقهور
مقصودش است.

حل اشکال ۹

الف - افتراض تعدد متعده - به این معنای بلو بییم هر کدام از لفظ فرد جداگانه ای

۵. انجام داده است

ب - افتراض وحدت متعده و متعده - به این معنای لفظ مشترک است و در هر دو معنای

۱۰. که تعدد تفهیم بین معانی به خصوص دارد و تعدد است یعنی از لفظ ایبا و در

ترادف معنای به تعدد تفهیم معنای واحد دارد

۱۵. ج - افتراض تعددین المشروالین - به این معنای که هر کدام از تعدد را مقید کنیم

عدم تعدد معنای ما خود در تعهدات دیگر

20

25

تصنیف لغت :

تقسیم می شود لغت به

۱- **تلمی سیما** ← آن چیزی است که وضع شده با جوع ماده و هیئتش به یک وضع

واحد برای معنای واحدها نگویند هر تلمی زیر چنین است .

۱۰- **مثال** ← همی اسماء اعلام و اجناس و حروف .

۲- **تلمی مرکب** ← آن چیزی است که وضع شده با ماده اش برای معنای و با هیئتش

برای معنای دیگری ها نگویند که هر افعال چنین است .

مانند ← **تُشْرِبُ** در قالب **تُفَعِّلُ** از ماده **شرب** که ماده اش یعنی **شرب** به

معنای زدن و قالبش یعنی **تُشْرِبُ** زدن تو را شخص غائب در زمان

حال

۳- **هیئت ترکیبی** در جمله خبریه ← که از انضمام دو تلمه یا بیشتر پدید آمده و

برای معنای خاص وضع شده . مثل **لَعِبْتُ** عالم که دارای هیئت مبتدا و

خبری است و وضع شده برای اسناد خبریه مبتدا

Subject:

Date:

Day:

Time:

1. مکانی جمع هیئات و حروف مستقل نسبت چرا که عبارت است از نسبت و ربط

مثلاً علی السیر من المکره احوالاً، الحاقاً فی نسیم و چیز در این جمله با نسیم

5. کلمه ی الی ← که حالات دارد بر نسبت خواهی بین السیر و مکه و این نسبت

ناقصه است.

10. هیئت مکه مکره ← که حالات دارد بر نسبت و صفیه و این نسبت نیز ناقصه

است
هیئت مبداء خیر ← که حالات دارد بر نسبت خبریه و این نسبت تامه است به گونه

15- ای که موصی است سکوت بر آن.

در اصطلاح هم نسبت و ربطی (فرقی ندارد) که مدلول حرف باشد یا هیئت (معنای

20- حرفی ناخبره می شود.

و در اصطلاح به هر غیر نسبتی معنای اسمی گویند.

25- * فروق بین معنای اسمی و حرفی ← ① معنای حرفی ممکن نیست الحاقاً شود مگر در بعضی

الحاقاً در طرف نسبت در حالی که معنای اسمی الحاقاً نشی استقلالیه است.

ساعت اول ۲۰/۸/۹۶

Subject: Date: Day: Time:

۵) محقق نایدی فرق بگزی را این معانی اسمی و حرفی قائل است باین بیان که

معانی اسمی و حرفی و معانی اسمی و حرفی و اجزای هستند

۵. آنهم از آنها هرکدام کلمات تقریر کنندگان بحث او برداشت می شود این است که مقصود

از اخطاریم یعنی اینکه اسم دلالت دارد بر معنایی که ثابت است در ذهن متکلم قبل

۱۰. از اینکه محبت کند و نقش اسم که نقش خطور دارند آن وقت تغییر از آن

معناست.

۱۵. و مقصود از اجزاییم یعنی اینکه حرفیها دلالت دارد بر ربطها و حروف ربطها را

بین اجزای کلام ایجاد می کنند، ارتباطی که قبل از این در مرحله ی قبل از تکلم

۲۰. وجود نداشت و در ذهن ثابت نبود بلکه به واسطه ی تکلم این ربطها ایجاد

شد.

اشکال: اجزاییم بودن حروف به این معنا به دلالتش واضح است چرا که حروف

۲۵. اگر چه اجزاییم گفتار را در کلام اما این حروف ربطها بعد از آنکه در صورت

ذهنی متکلم موجود هستند ایجاد می کنند. چرا که با الوجود این ربطها این

اسم بین آن اسم را در صورت ذهنی قبل از مرحله ی تکلم **AVANCE**

۱- هر یک از این ربطی که در ذهن می‌یابیم همان معنای حرفی است بنابراین برای

معانی حرفی نیز در مرحله قبل از دلام در ذهن متکلم ثبت است همان‌طور که برای

۵- معانی اسمی است.

بنابراین ایجاد به بودن معانی حرفی با این عناصر در می‌شود.

۱۰- مقارنه و مقایسه بین حروف و اسماء مترادف آنها:

برای هر حرفی یک تعبیر اسمی مترادف وجود دارد مثلاً ای مترادفش در اسماء

۱۵- کلمه‌ی آنها است اما این مترادف تمام نیست به این دلیل که امکان ندارد یکی را

به جای دیگری قرار دهیم.

۲۰- نکته: بیان شد که حرف دلالت دارد بر معنای حرفی یعنی ربط و نسبت به خلاف

استلام اسم که خلالت بزنسبت و ربط ندارد بلکه دال بر وضع و هم اسمی است و به همین دلیل

۲۵- است که امکان ندارد مدلول ^(معنا) ای را از طرفینش جدا کنیم و مستقلاً کما قال کتیم

در حالی که نسبت به کلمه‌ی آنها که یک مفهوم اسمی است این امکان وجود دارد.

بنابراین مدلول هیئت - در دلام تو به می نویسی زیو عالم اجبار است اما مترادف نام

بین این هیئت و بین کلمه اخبار وجود ندارد. به گونه ای که بتوان هیئت را بر کلمه

کلمه اخبار را به جای آن گذاشت مثلاً بگویم زیند اخبار عالم این جمله یک جملی

ناقص خواهد بود که سکوت بر آن صحیح نیست در حالی که اگر بگوییم زیند عالم

جمله ی نامی است که صحیح است سکوت بر آن.

۱۰- تنوع مدلول تصدیقی

۶- آنچه گذشت روشن شده همی الفاظ دارای دلالت تصوریه هستند که ناشی

از وضع هستند و دارای دلالت تصدیقی هستند که ناشی از ظهور حالتی متکلم است.

دلالت تصدیقی اولی ← در این نوع دلالت کلمات ناقص در جملات نام مشرک

هستند هر آن که همی اینها این دلالت وجود دارد که متکلم قصد ظهور معنا به ذهن

شنونده لفظاً استعمال کرده است.

۲۵- اما دلالت تصدیقی ثانی ← اختصاص به جملات نام دارد و نوع مدلول تصدیقی

با اختلاف جملات متنوع می شود مثلاً مدلول جملی زیند عالم ←

دلالت دارد بر قصد اخبار از نسبت نام.

۱- یا مثلاً جمعی هل زید عالم؟ ← دلالت دارد بر طلب فهم و اطلاع از وقوع

نسب

۵- یا مثلاً جمعی هل؟ ← دلالت دارد بر طلب ایقاع و ایجاد طرفین بنابراین

روشن شدیم با انواع جملات مستخرج مدلول نقدی ثانی متنوع می شود

۱۰- یا نه؟ یا بر مسک بجز که مسک مختار است اما (آیت الله خوئی) است روشن

می شود که دلالت لفظی ناشی از وضع دلالت نقدی است دائماً تصور می

۱۵- بنابراین جمیع جملات تام وضع شده اند برای تصور به قصد اخبار و مانند آن

سه شنبه ۹۸/۸/۲۱

مقارنه بین جملات تام و ناقص و

۲۰- نتیجتاً نسبت که همانا موضوع کم در جملات تام متفاوت است با فرضیای موضوع کم در

جملات ناقص به گونه ای که در اولی (جملات تام) صحیح است سکوت به خلاف دومی

۲۵- که سکوت صحیح نیست

اما سؤال این است که این اختلاف را چگونه تفسیر می کنیم جزو احتمال وجود دارد!

*الف) احتمال اول مبنی بر مسلك صحیح است، اما در بعضی مسلك تصور است که بنا بر

این مسلك معنای موضوع که همان مدلول تصدیقی است در نتیجه اختلاف بین جملات

تام و ناقص نیز به لحاظ مدلول تصدیقی است در این دیدگاه مثلاً جملی

المقید ~~عالم~~ ^{عالم} وضع شده برای قصداً اجباراً در حالی که جمله المقید العالم وضع شده

اختلاف صورت این جمع خالص.

اشکال: بنا بر آنچه مقرر شد موضوع که همان مدلول تصوری است یعنی نسبت

و با این وجود ناچاریم برای تفسیر اختلاف بین جملات تام و ناقص از این

دو نحوه از نسبت افرض کنیم نحوه از نسبت که مدلول جمله تام است و نحوه

دیگر از نسبت که مدلول جمله ناقص است.

*ب) با توجه به اشکال بالا روشن می شود که نسبت هر اجماع وضع شده است برای

نسبت اما علاوه بر نحوه از نسبت یک نسبت اندوهای و یک نسبت غیر اندوهای

جملات تام وضع شده اند برای نسبت غیر اندوهای و جملات ناقص وضع

شده اند برای نسبت اندوهای.

Subject:

Date:

Day:

Time:

دلالات خالص و مشترک :

دلالاتی که فقیه بر مقام استنباطی آن احتیاج دارد بر ۲ نحو هستند :

۵. دلالات خالص ← که مربوط به بعضی از مسائل فقهی هستند. مانند دلالت کلمی

عقد یا کلمه دلالت کلمی کعب

۱۰. دلالات عام ← یعنی اینجای صلوات حدیث دارد به عنوان عقد مشترک در عملیات

استنباطی در ابواب مختلف فقهی استفاده شود مانند دلالت امر بر وجوب

۱۵. امر و نهی ←

امر کلمی مراد از آن ماده اعراس است یعنی کلمی امر با مشتقاتش مانند این قول

۲۰. امر مرکب بصلاة یعنی مکلف مراد از آن صیغه اعراس مانند قُلْ یا برای تکلیف ما

در باب اعراس جهت ماده و صیغه خواهد بود.

۲۵. ماده امر ←

ماده امر جهت لغوی مشترک لفظی است که دارای معانی متکثر مانند نشی

حدیث - غرض - طلب ~~طلب~~ می باشد و یکی از این معانی طلب است بنا بر این برای

تعیین معنای طلب از میان سایر معانی نیازمند قرینگی هستیم - AVANGE

بافتن ~~بافتن~~ ^{فرضی} اینج ^{فرضی} قریب دال بر طلب دارد حال با ^{فرضی} مقصود از طلب روشن

کشف
کطلب شرعی بطور مطلق }
عالم حقیقی
مستقلی

5. منقول از اینج ماده امر واقع شده برای طلب هر طلبی نیست چرا که طلب گاهی

نیستی مانند طلب عیالان برای آب و گاهی شرعی است نه مقصود از طلب

10. در اینجا طلب شرعی است و طلب شرعی طلبی است که از ^{عالم} مقاصد امری شود

مطلق

اصح از اینج عالم حقیقی باشد یا مستقلی باشد

تجاذبات

15. اما سوال که در اینجا مطرح می شود این است که این طلب وجوبی است یا استحبابی؟

← عده ای قائل شده اند به اجتهاد این طلب به وجوب و استدلال کرده اند بر آن به

20. 1- قول خداوند تعالی فلیحذر الذین یخالفون عن آخره

باین کسانی که با امر خدا مخالفت می کنند و خدرا کنند

با توجه به آیه اگر امرد آیه استحبابی بود دیگر معنایی نداشت که به صورت مطلق

25. موضوع برای حذر از مخالفت قرار گیرد به عبارت دیگر به فرموده آیه مخالفت

باهر امر خداوند عزاب است پس لا بد این امر برای طلب وجوبی است

• AVANGE •
مگر نه طلب استحبابی که عقاب ندارد

№

Subject:

Date:

Day:

Time:

۱- قول پیا عبر (هن) سے لولا اَنْ اُسوق على اُمى لا اُمر تُعم به السواك

اگر نیز اُمم منعت بنود اُمم کریم آنخار اب سوک زدن

باوجه به روایت اگر این امر است حیاتی بود مستلزم شدت بنور حرانہ شدت در انجام

واجبات است نه مستحبات

۲- تبادر و جوب از امر مولا ← که این تبادر علامت حقیقت است آنچه عرفاً

از تلام مولا در حین استیصال تلام کا امر فہمیدہ ہ شور آن است کہ در مقام ایجاب

وا نیز امر است

صیغی اُمرہ

کے ہستہ دال نسبت طلبی و ارسال سے مدلول تقوی

برای صیغہ امر نیز عدہ ای از معانی ذکر شدہ مانند طلب تمنی - ترجی - کلمہ بیو...

۲۰- این معانی مکتوری برای معنای موضوع کم صیغی امر وضع شدہ در حقیقت خلاصا

بین مدلول تقوی و تصدیقی است چرا کہ صیغی امر یک مدلول تقوی دار

۲۵- ہوا آن نسبت طلبی و ارسال (۱) کہ از سنخ معانی حرفی است نہ نفسی مفهوم طلب

و ارسال کہ مفهوم اسمی ہستند

و برای صیغی اُمر علاوہ بر این مدلول تقوی یک مدلول تصدیقی نیز وجود دار

که به واسطه ظهور حالتی متکلم ثابت است نه به واسطه وضعی وضعی است پس استیصال

صیغه کاشف از وجود انگیزه ای در نفس متکلم است که او را دعوت به این استیصال

می کند و چون مدلول تصدیقی تنوع دارد این انگیزه از سوی متکلم نیز تنوع پیدا

می کند گاهی طلب است گاهی تسبیح و گاهی...

10. بنا بر این روشن شد که مدلول تصوری صیغی امر بنا بر هر تقدیری واحد است

و اختلاف در داعی و انگیزه است که مدلول تصدیقی است.

15. اما علیق مسلک بجهت از آن جهت که صیغه امر مدلول تصوری ندارد بلکه

فقط مدلول تصدیقی دارد در نتیجه با تعدد انگیزه ها تعدد معانی لازم می آید.

جماشین ۲۲، ۸، ۹۸

20. **نظا هر صیغه امر** آن است که انگیزه داعی برای انشاء و ایجاد صیغه امر همان طلب

25. است نه انگیزه های دیگر چرا که

اگر صیغه امر وضع شده باشد (مدلول تصوری) برای نسبت طلبی ←

پس روشه است نه **طلب** را اگر انگیزه داعی در نظر بگیریم نزدیکترین مدلول

۱- قصد نفس به مدلول تصور است و کلام هر کلامی آن است که مدلول قصد نفسی آن

کلام نزدیکترین چیز به مدلول تصور از جهت مطابقت باشد.

۵- و اگر صیغه امر واقع شده باشد (مدلول تصور) برای نسبت ارسال ←

روشن است که ارسال حقیقی ناشی از انگیزه طلب است نه انگیزه های دیگر

۱۰- پس مقصود من گردد به مقتضای ظاهر کلام داعی و انگیزه ها که طلب است

← گاهی اتفاق می افتد که انگیزه برای اشتداد صیغه امر قصد اخبار از حکم

۱۵- دیگری باشد و قصد طلب منقول نیست مانند آنچه گفته شود در غسل توبه

من ابول هانا انگیزه داعی در اینجا طلب غسل نیست چرا که اگر متکلف بپاشش

۲۰- را نشوید یقیناً عاصم نیست بلکه داعی بیان طلب دیگر است

انگیزه

۱- نفس تشنگی بپاشی با بول

← که هر دو اینجا حکم واقعی هستند

۲۵- ۲- طهارت باشد مستحق

صیغه امر در این حالت ~~صیغه امر~~ امر ارشادی نامیده می شود چرا که صیغه ارشادی

شده سوی آن احصام.

Subject:

Date:

Day:

Time:

۸۵

نکات: هائیکون که گفته شده فاده امر دال بر طلب و جویی است

گفته شده صیغه الامر دال بر طلب و جویی است به این معنا که صیغه الامر دلالت

بر آن نسبت ارسال می کند که از اراده و لزوم ناشی و حاصل شده است

وجه و دلیلش هم تبادر و ترشده

نکته ۲: شایع است بوجه به این نکته که هائیکون غیر از فعل امر نیز گاه در افاده

طلب استعمال می شود یا با داخل کردن لام بر آن که حر این صورت افرادی

طلب بدون عنایت است یا بدون داخل کردن لام امر مثل این گفته شود

بفلس یا یجد که حر این صورت نیاز به عنایت و توجه ویژه دارد چرا که طبیعت

این جملات خبریه است که استعمال شده در طلب

در حالت اول که دلالت دارد بر طلب و جویی هائیکون که صیغه الامر دلالت

بر طلب و جویی دارد

اما در حالت دوم که در اینک دلالت بر وجوب دارد اختلاف نظر وجود دارد

۱- دلالتهای دیگر امره

دانشینیم که امر دلالت بر طلب و جویی دارد و علاوه بر این، دلالتهای دیگری برای

۵- آن ذکر شده که محل بحث است

۱- زمانی که امر عقیب (بیت سر) تحریم بیاید یا در حالتی که احتمال وجود حرمت

۱۰- است باید مانند لا تقنوا الیه و انتم حرما و اذا خللتم و فوالصراط و ←

یا مثل اینک الیه یعنی هر کس در مرضی، از خوردن فلان غذا و بعدی گوید بخور

۱۵- غیر این حالت گنجه شود که امر دلالت بر نفی تحریم است نه بید شتر

شخصی مدعی است که بلوغ یعنی سبب طلب و ارسال محفوظ است و ثابت
مدلول تقوی

۲۰- اما مدلول تقوی مدرد شده بین انگیزه طلب جدی و نفی تحریم و اجمال و تردید

۹۶، ۸، ۲۸

۲۵- زمانی که امر به یک فعل موقت (فعلی که دارای وقت خاص است تعلق گیرد)
تعلق گیرد

و متعلق در داخل وقت آن، احتمال نکند آیا این امر دلالت بر وجوب قضا

دارد؟

اگر امر موقت باشد بازگشت به امر واجب دارد ← به فعل در داخل وقت
یا بازگشت به امر

Subject: Date: Day: Time:

۸۸
جواب: اگر امر موقت باشد بازگشت داشته باشد به امر واجب به فعل در وقت امر سابق سابقه شود.
یعنی امر واجب در وقت موقت معین است در وقت سابقه

داخل وقت با انتهای وقت امر سابق سابقه می شود و قضا نیاز به امر جدید دارد.

و اگر امر موقت بازگشت داشته باشد به امر ۲

۱- امر به ذات فعل به طور مطلق مطلقه نیاز

۲- امر به انجام آن فعل در وقت معین

پس در صورت منتهی شدن وقت امر دوم (یعنی امر به انجام فعل در وقت معین)

سابقه می شود اما امر اول به حال خود باقی است.

در نتیجه وجوب قضا با همان امر سابق ثابت می شود بدون نیاز به امر جدید.

نکته: نظر جدید ← از آن جهت که فلا صرا امر به موقت اولی را ثابت می کند یعنی

اینکه امر به موقت یک امر واحد است و اثبات تعدد امر احتیاج به قرینگی خاص دارد.

۲۵- و این قرینگی موجود نیست بنابراین نتیجه آن این است که قضا نیازمند امر جدید است.

۳- امر به امر به چیزی یا امر به آن چیز به صورت مطلق مستقیم است

یا نه به مثل اینکه امر کندید زید که او امر کند خالدا بر چیزی. آری این امر از سوی مولی

۱. امر مستقیم به خالد است یا نه؟

اگر قائل باشم که این امر امر مستقیم است در این صورت اگر خالد اطلاع پیدا کند

۵. از امر قبل از آنکه زید او را امر کند ← واجب است بر او آوردن و انجام دادن آن چیز.

۲. امر مستقیم و مباشرتاً است در این صورت محمدی اگر خالد قبل از آنکه زید

۱۰. به او بگوید از امر شارع اطلاع پیدا کند باز هم ملزم به چیزی است؟

مثال فقهی این مسائل مانند آنکه امر کند شارع ولی علی (ع) را به اینکه امر کند ولی علی را

۱۵. بر گلزار.

اگر قائل به حالت اول شوم آن امر به علی به خاطر به نحو مستقیم است ولو به نحو

۲۰. استصحابی.

و اگر قائل به حالت دوم شوم این امر امر مستقیم به علی نخواهد بود.

۲۵.

ماده‌ی صیغی و صیغی‌نهی

همانگونه که برای امر ماده و صیغی ای بوده چنین است حال نسبت به ~~صیغی~~ صیغی

5. ماده‌ی صیغی ← نفس نکره‌ی صیغی است

و صیغی‌نهی ← از قبیل لا تکذب
تقریباً صد درصد

10. ماده دلالت دارد بر زجر به نحو مفهوم اسبی ← پس نکره‌ی آنهاک و از خبرک
باز داشتن

هر دو معنای واحد دارند.

15. و صیغی‌نهی دلالت دارد بر زجر ^{زجر} به نحو معنی حرفی یعنی نسبت زجر به

علاقه بر این رأی گروهی قائل به این هستند که مفاد صیغی یا طلب ترک است که یک امر
دست نکره داشتن

20. عدمی است و یا طلب لف از فعل است که یک امر وجودی است.

مثال ← مثلا "شارع لفته لا شرب الخمر" اگر شخصی دست بردارد غیر اخور دولی

25. از دستش افتاد ریخت اگر صیغی را طلب ترک بدانیم ← امثال صورت گرفته.

اگر صیغی را طلب گفت بدانیم ← امثال و اطلاق صورت گرفته چون گفت نفس

صورت گرفته اما ترک صورت گرفته

Subject:

Date:

Day:

Time:

1. قاذبین به آنچه غیر طلب ترک استدلال کرده اند و

کسی که از او ترک بدون کف حاصل شود حرمان عرف عامی شمرده نمی شود.

5. و برای طلب کف استدلال کرده اند به این و

ترک امری غیر مقدور و غیر ممکن است چرا که از ازل ثابت بوده پس امکان

10. ندارد که طلب به آن تعلق گیرد. در ازل یعنی گذشته ای به تکلیف بوده و اصلاح

استدلال موجود نبوده و شرب خمر هم به انسان منسوب می شود موجود نبوده و چیزی که از

15. گذشته جز اختیاری مانده در آن نیز در اختیار نیست پس چون ~~طلب ترک غیر ممکن است~~

طلب کف ثابت می شود.

20. **انفعال به استدلال دوم و**

ترک اگر چه ازلی است اما به وجه تقاع آن تحت قدرت مطلق است پس امکان دارد این

تکلیف به آن تعلق گیرد

25. **نظر سدید و نظر مصلح و**

هر دو وجه باطل است چرا که نمی اصلاح طلب نیست نه طلب ترک و نه طلب کف باطل

نسبت به ما در همه اینها جهت نحو و مقوم است و نسبت به اینهمه یعنی جهت نحو و مقوم است

و این یعنی متعلق به فعل است نه فاعل

لکن بعضی مباحثه از نظر فاعله و صیغه دلالت دارد بر خبریه درجه بی تحریم و این از بنیاد

فصیحه می شود

قاعده اجتناب از بیفتور

قاعده اجتناب از بیفتور هر آنکه در جمله عملی از فاعله
قبل حکم اشکال مختلفی دارد

الف) گاهی متعلق حکم است (آن عملی که متعلق به واسطه حکم در خارج انجام می دهد)

مانند ابرام در اکرم الفقیر

ب) گاهی موضوع حکم است همانند فقیر در ضال بال

ج) و گاهی خبر است مانند زوال در اذالت الشیء فصل

د) و گاهی وصفی برای موضوع است مانند فقیر در اکرم الانسان الفقیر

قد در همه این موارد در حکم بر تاسی مراد استعالی و کشف می کنیم

از مدخلیت این قیود مراد استعالی، مدخلیتش را از مراد خبری متکلم چرا که ظاهر

AVANCE

هو صیغه که در مراد استعالی متکلم آورده شود در مراد خبری تاسی هم در فعل است

۱. حال هر متکلم عرفی این است که هر قیدی که بر مراد السعالی اش آن خدمت کند در مراد جدی اش

نیز دخیل است یعنی کل ما یقولہ بر دہہ حقیقتاً

۵. و این همان چیزی است که اصطلاح آن، قاعده‌ی اعتباریت قیود می نامیم بنا بر این

اگر گفته شد آئیم الانسان الفقیر بس فقیران آن جهت که دخیل است بر مراد جدی نظام

۱۰. و استعمال بر مراد جدی نیز دخیل است پس اگر شخص فقیر بنا شود و جور را برایش ~~نشان~~

نشان ندهد نفس شود قاعده‌ی اعتباریت قیود: شخص حکم داری اش صیوق است و سیرم شامل می‌شود غیر مراد اما حکم داری
بسیاری غیر فقیر ^{بسیاری} ملا عالم ^{بسیاری} برادر نفس نمی‌کند

۱۵. **قوله مهم** تا که می‌کنیم که نهایت آنجیم به و از طریقی قاعده‌ی اعتباریت قیود ثابت

می‌شود این است که حکمی که متکلم آن را ایجاد کرده که آن، اشخص حکم می‌گویم

۲۰. **یک حکم صیوق است** که شامل غیر فقیر نمی‌شود (اها نفس نمی‌کند و جور حکم دیگر گانه ثابت است

برای غیر فقیر به ملاک دیگر مثل ائمه عالم باشند.

۲۵. بنا بر این قاعده‌ی اعتباریت قیود ثابت می‌کند که اشخص حکم صیوق است نه بیشتر.

پس ما که اعتباریت قیود: اشخص حکم داری می‌شود رضیق که نه سنی و ^{امتنان} نوع حکم را.

جمعه ۲۹ شهریور ۹۷

اطلاق و تقید

زمانی که تصور می کنیم طبیعتی مانند انسان را و

کلمه ای که عاقل می بینیم با این طبیعت وصف یعنی امثل عدالت ← این

تقید است.

و کلمه ای که عاقل نمی بینیم با این طبیعت وصفی را ← این اطلاق است.

پس برای تقید یعنی عاقل خصوصیت زائدی در طبیعت

و اطلاق یعنی عدم عاقل خصوصیت زائد.

(زات به تنهایی)

نکته ۱ هر دو حالت اطلاق و تقید طبیعت مشترک است اما در یکی طبیعت

همراه با یک امر وجودی (عاقل یا خصوصیت) پس در یکی طبیعت با یک امر وجودی

عاقل شده و در دیگری طبیعت مقترن به یک امر عدمی (عدم عاقل یا خصوصیت)

مقترن به یک امر عدمی شده است.

محل بحث و اختلاف ۱) عر اینک اقسام اجناس و وقوع شده اند برای ذات

طبیعت ۱) جامع بین مطلق و مقید است یا اینج (۲) وقوع شده اند برای طبیعت

۱- به قید اطلاق و عدم اطلاق قید بحث واقع شده

بر این دو احتمال دو امر ~~مترتب~~ مترتب می شود.

۱- استیصال در قید ← در صورتی که بگوئیم وقوع شده برای ذات طبیعتی که

جامع بین مطلق و مقید است، استعمال حقیقی خواهد بود بنا بر نظریه تعدد دل و

۱۰- مدلول.

و استعمال در مقید در صورتی که موضع شده باشد برای طبیعت به قید اطلاق و عدم

اطلاق قید ← استعمال مجازی خواهد بود (چرا که نام در طبیعت مطلق استعمال

۱۵-

نشده.

۲- زمانی که واقع شود نام انسان به عنوان موضع برای حکمی (مانند اکرم الانسان) و
(بخش)

۲۰- ندانیم که اطلاق نام ثابت است برای طبیعت به طور مطلق یا برای جسمی مقیدی از آن طبیعت

مطلق در یک گاه دوم ← اگر بگوئیم اسم جنس وقوع شده برای طبیعت به قید اطلاق ←

۲۵- بر این صورت می توانیم اطلاق را از طریق دلالت وضعی ثابت کنیم چرا که اطلاق در

معنای موضوع له اخذ شده پس قاعده کاحترزیت قیود را بر آن تطبیق می کنیم و در

نتیجه ثابت می شود که قیدی که مستلزم در تمام خود اخذ کرده در صراحتی اش نیز ذمیل است

و ثابت می شود که مراد جدی اش همان اطلاق است.

اعا در صورتی که بگویم اسم جنس وضع شده برای ذات طبیعتی که مشترک بین

مطلق و مقید است پس از آن جهت که اطلاق به عنوان مقید در مطلق نگه اخذ

نشده برای اثباتش ناچاریم به قرینگی حکمت نسبت کنیم

۹۸، ۹، ۴

جامع بین اطلاق و تقید

نظر مشهور

دو جنبه صحیح احتمال اول است چرا که وجدان عالم و قافی برای این است که احتمال در

مقید استعمال معجزی نیست.

نکته ۲: بیان شده در صورتی که اسم جنس وضع شده باشد برای طبیعتی که جامع بین

اطلاق و تقید است برای اثبات اطلاق به قرینگی حکمت رجوع می شود و

بازگشت قرینگی حکمت به این است که ظاهر حال هر صفتی آن است که

۲۵: مقام بیان به تمام مراد جدی اش است یا کلامش و از آن جهت که مقید

عدالت مثلاً خبر کلامش روشن نشده پس در مراد جدی اش هم رخیل نبوده.

و این ظهور حالی متفاوت است با ظهور حالی که قاعدهی احتراز است قیودیر آن

۱. استوار است. قاعده هستند بود به این ظاهر حال متکلم چنین است کل ما یقولہ لایریدہ

بر حالی که قریبیه حکمت هستند است به ظاهر حال متکلم از آن جهت که

۵. کل ما لا یقولہ لایریدہ

اشکال: اشکال شده بر احتمال اول (یعنی اینکه اسم جنس وضع شده برای

۱۰. ذات الیه یعنی که جامع بین مطلق و مقید است) که احتمال صحیح است به اینکه

متکلم در تلامش نه اطلاق را روشن کرده و نه تقید را چرا که هر دو خارج از مدلول

۱۵. لفظ هستند و بالین وجود چه چیزی معین کننده ای اطلاق هر صواب تقید است؟

جواب اشکال: مقصدی ظهور حالی متکلم آن است که هر دو را در نظر دارد

۲۰. بید روشن کند اما آنچه را در نظر ندارد نیاز به بیان نیست بنا بر این اگر مدلولش

مقید است لازم است اینکه در تلامش نیز قید را روشن کند اما اگر مدلولش اطلاق

۲۵. است لازم نیست که عدم قید را القا کند چرا که اطلاق یعنی عدم تعاقب قید نه

لحاظ عدم قید

تقسیم: خلاصه اینکه طبق احتمال اول (جامع بین)

برای اثبات اطلاق از قریبیه حکمت کند و نیز در طی AVANCE

۱. طبق احتمال دوم (طبیعت به قید اطلاق) برای اثبات آن از طریق دلالت

و نفی و تطبیق قاعده ای اعتباریت قیودیتس می آید

۵. نکته: یک فرق علی میان اثبات اطلاق به سبب قرینگی حکمت و اثبات

اطلاق به سبب دلالت و نفی و تطبیق قاعده ای اعتباریت قیود وجود دارد

۱۰. و این فرق زمانی نمایان می شود که کلام همراه با قرائن معینی باشد یعنی کلام

همراه با چیزهایی باشد که هملا حکمت قرینگی واقع شدن را دارد.

۱۵. در نتیجه تطبیق قرینگی حکمت برای اثبات اطلاق امکان ندارد چرا که ظهور حالتی ای

که قرینگی حکمت بر آن استوار است شامل حالت اعتبار آن به قرینگی نمی شود.

۲۰. در حالی که در مثل چنین حالتی می توان بنا را بر قاعده ای اعتباریت قیود گذاشت.

* اقسام اطلاق:

۲۵. اطلاق نفی که از طریق قرینگی حکمت ثابت می شود:

الف) گاهی مشغولی یعنی اقتضای استبعاد و در بزرگترین حکم برای همه افراد

طبیعت را دارد مانند لا تکذب

۱. ب (و گامی بدلتی) ← یعنی در امثال و اصطلاحات حتم اجبار بعضی از افراد حکم

کافی است از قبیل صل^س یا غیره مسجد خانه و ...

۵. ج (و گامی افرادی) ← یعنی جاگاہ اطلاق افراد است و اطلاق به ساقا همان

افراد است مثل اُکرم انسان - اُکرم العباد - اُکرم العالم ✓

۱۰. د (و گامی احوالی) ← یعنی جاگاہ اطلاق احوالات افراد است مثل ائلی تکویم

اُکرم زیداً ← در اینجا اطلاق انفرادی وجود ندارد اما اطلاق به ساقا احوالی

۱۵. مختلف زید است.

۹۸, ۹, ۹

سبب تشبیه

۲۰. اطلاق در معانی حرفی:

۲۰. سابقاً گذشت که معانی اسمی و معانی حرفی داریم و هم چنین روشن شد که مفار

حیثیات معانی حرفی است

۲۵. ازشغال در امعان تطبیق اطلاق در معانی اسمی وجود ندارد و اما واقع شده یعنی

از امکانش به ساقا معانی حرفی. مثلاً "اُکرم مولایکوی زید اُکرم زیداً" پس مفار

• **AVANCE** کل معانی در آن وجود به نحو نسبت طلبی یا ارسال است

۱- اما به لحاظ عالم ثبوت و با قطع نظر از نظام ← از آن جهت که اطلاق یعنی

عدم لحاظاً قید روشن می شود که یک امر عدمی است عرفاً به این احتمال که

۵- تقابلی بین آنها از نوع تقابلی قیدین باشد، منتفی است چرا که قیدین حولی

وجودی هستند یا این بیان امر را است پس این تقابلی یا از قبیل متناقض

۱۰- است یا از قبیل عدم و ملکه و توفیق بحث در حلقه ثالث خواهد آمد

حالات مختلف اسم جنس؟

۱۵- برای اسم جنس ۳ حالت وجود دارد ←

۱- اینک معروف به ال باشد مانند کلمه البیع در آیه اللّٰهُمَّ البیع

۲۰- ۲- اینک نکره باشد یعنی منون به تونین تبدیل یافته باشد کلمه ^{باشد} در جنس ^{بهر حال} ~~باز~~

۳- اینک خالی از تنکیر و معرف باشد مثل اینک منون به تونین تکلیف یا مضار

۲۵- باشد

وضع صلیحی برای اسم جنس که همان در حالات برهلیت بدون هیچ اضافه ای

است در حالت سوم ثابت است در حالی که در حالت دوم چنانچه شده تنکیر

و در حالت اول هشانه شده با تعریف
 بنا بر این آنچه ذکر کردیم از اطلاق اسم جنس دلالت دارد بر اطلاق و اسامی قرینگی
 حکمت در حالت سوم تمام است و حالت سوم مصداق و افعی آن است افعال
 اما در حالت دوم ← حیثیت افعال ای که برای اسم جنس حاصل شده و به سبب آن
 اسم جنس نکره گشته ، حیثیت وحدت است پس نکره یعنی اللبیت به قید وحدت
 لذا هنگامی که می نویسیم "آن کرم عالم" مفادش "یک کرم فردی واحد از افراد کرم است"
 اما نه به نحو معین و مشخص و این همان چیزی است که در اصطلاح اطلاق
 بدلی نامیده می شود.

۱۱، ۹، ۹۸

اما در حالت اول آن حیثیت اضافی که به اسم جنس اضافه شده که حیثیت
 تعین است پس همانا دلالت دارد بر تعین مدخولش و تطبیق مدخول با
 صورت مألوف و تطبیق در ذهن که این دلالت بر تعین ، باید خاطر این
 است که فعلاً ما فیر است ها نگویم که در کجای حضور است یا به با خاطر این است که
 خط سابقاً ذکر شده ها نگویم که در کجای ذکر است یا به خاطر کجای ذکر

AVANG

Subject:

Date:

Day:

Time:

1. است و یا به خاطر کج زهن عام است همانگونه که در آل جنس است.

پس همانا برای هر جنسی صورتی معینی در زمین وجود دارد (پس مثلاً نار دارای

5. یک صورت معین در زمین است و زمانی که ما بخواهیم نار را بدون آل می نویسیم دلالت

بر ذات نار (آتش) دارد اما زمانی که بگوییم النار محرقه و قصد ما از آل ،

10. آل جنس باشد دلالت می کند بر تطبیق مفهوم النار با آل آن صورتی که ثابت

است حرارتها را برای نار و گویا راه شده است که تلك النار التي نعرفها فی اذهاننا
هنا آتشی که می شناسیم آن را در ذهنمان

15. (محرقه) و می شناسیمش و از این جا اسم جنس به سبب آل جنس معروف

می شود.

تفسیر ← شایع است توجه به اینکه اسم جنس در حالت لوم (به صورت صغره)

20.

انتم صلاحیت برای اطلاق شغلی را ندار (چرا که اطلاق شغلی با قید وحدت سازگار

تست در حالی که در حالت لول و موم صلاحیت برای اطلاق شغلی را اسم جنس

25.

وجود دارد (لذا صحیح است حرأهل الله البيع و در قول طعامم زید جیداً اجاری

معنیات حکمت برای اثبات اطلاق شغلی در کلمه ی البيع و طعام.

۹۸، ۹، ۱۲ ششم

انصراف (مخبره شدن)

گاهی اُنسِ خاکی بین اسم جنس و صفتی خاکی از صفت های آن حاصل می شود
و این اُنس بر آن نحو است :

الف) به سبب غلبه ی وجود آن صفت و بخش (مثل گوشت در بند، عباس به ماضی

چون بیشتر وجود دارد) یا بر این در بین خود در وها)

ب) به سبب غلبه ی استعمال اسم جنس در آن صفتی خاکی (مانند علما به حرر و حائست)

شکل اول هیچ تأثیری بر اطلاق ندارد چرا که این اُنس یک اُنس ذهنی است و هیچ

گونه اُنسی بین لفظ و آن صفت حاصل نمی شود چون در آن صفت کثرت

استعمال ندارد.

اما در حالت دوم غلبه ی استعمال گاهی به درجه ای می رسد که سبب ایجاد وقوع تعیینی

در آن صفت می گردد یا با نقل (موجب نقل لفظ از وضع اولش به وضع دیگری

برای آن بخش می گردد به گونه ای که فضای دوم رنگ حقیقت به خود می گیرد

(مانند لفظا شیعه که انصراف به شیعی ۱۲ امامی دارد و اراکشی شیعی ۷ امامی

اوپا بیون نقل (در این حالت معنای حقیقی اولی باقی است و معنای حقیقی

دومی نیز بدیده آید مانند لفظا پیامبر که هم معنای تمام پیامبران را در بردارد و هم

۵. الان به پیامبر اسلام اختصاص پیدا کرده.

اما در حالت دوم امکان اثبات اطلاق از طریق قرینگی حکمت نیست

۱۰. چرا که اجزای مؤلف هم قرینگی حکمت متوقف بر آن است که چیزی به صلاحیت

قرینگی شدن را دارا موجود نباشد در حالی که این اُنس مذکور در حالت دوم

۱۵. صلاحیت قرینگی واقع شدن را دارا

تتبع از این جا است که گفته می شود انصراف ناشی از کثرت وجود مانع از تسک

۲۰. به اطلاق نیست به خلاف انصرافی که ناشی از کثرت است و سوال است که در این

حالت مانع از تسک به اطلاق است.

اطلاق معافی:

اطلاق گاهی لفظی و گاهی معافی.

هر آنگاه تاکنون گذشت بحث از اطلاق لفظی بود در اطلاق لفظی وجود

لفظی را فرض می گیریم که حکایت از مفهومی دارد و شکی نمی کنیم در رسم (وسعت)

و تقدیر این مفهوم به قید و از طریق اطلاق لفظاً (عدم ذکر قید) ثابت می‌کنیم

اطلاق مفهوم و معنای آن لفظاً، اثباتاً (ذهن)، اثباتاً (خارج)

۵. اما اطلاق معنایی؟

در این اطلاق لفظاً معنی یافت نمی‌شود که بخواهیم تمسک کنیم به اطلاق

۱۰. آن لفظاً بلکه در این نوع اراده شده تمسک به اطلاق معنایی نه لفظاً

علاوه بر این قیدی که اراده می‌کنیم یعنی این را در اطلاق لفظی و قید مفهوم است

۱۵. در حالی که در اطلاق معنایی آن قیدی که اراده کردیم یعنی این را، قید مفهوم نیست

مثلاً اینکه اگر فرض شود که امام (ع) شروع کرد به بیان اجزای نماز و سکوت کرد از بیان اینکه

۲۰. سوره جز نماز هست پس همان سکوت را تلفظ از آن است که این یعنی سوره جز نماز نیست

پس سکوت امام در حالی که در مقام بیان جمع اجزای نماز بود تلفظ از این است که

۲۵. این نیست که در جزئیت بنا بر عدم جزئیت می‌گذاریم

بلکه شریک تمسک به اطلاق معنایی آن است که هرگز نشود مکلم در مقام بیان تمام

اجزاء بود و نسبت به جزئیت سوره سکوت کرد و این اجزاء را ممکن نیست تلفظ کنیم

خواهی بر آن دلالت کند. (قبل از آنکه بر مثال ما اتمام در ابتدای تلاوتش بگوید خواهی تمام

اجزای نماز را به شما آموزش دهم).

۵. در حالی که در اطلاق لفظی امر از اطلاق از طریق ظهور حالی متکلم است با

این بیان که ظاهر حال هر متکلمی همان است که در مقام بیان تمام مرادش است

۱۰. بالفاظی که می آید در بیس هر چه را بیاورد مرادش نبود. (یعنی از طریق قرینه حکمت)

از تطبیقات قرینه حکمت (تطبیق بین قرینه حکمت و امر (طلب))

۱۵. دانستیم که امر دلالت بر طلب دارد و این طلب موجودی است.

گاهی تمسک شده برای اثبات طلب از طریق قرینه حکمت

۲۰. توضیح مطلب ← طلب انقسامات متعددی دارد.

مانند انقسامش به طلب نفسی و غیر نفسی (نفسی یعنی طلب شیء به خاطر خودش و

۲۵. غیر نفسی یعنی طلب شیء به خاطر چیز دیگر)

و انقسامش به طلب تعیینی و تخیری (طلب تعیینی یعنی طلب شیء معین و تخیری

یعنی طلب لکنی از اشیا به نحو تخیری)

۹- و مانند اقسامی است به عینی و کفایه (طلب عینی یعنی طلب شیء از مطلق محیی)

و کفایه یعنی طلب شیء از یکی از مطلقین به نحو برون

۱۰- از طریق مقدمات حکمت امکان دارد اثبات نفسی - تعینی و عینی با این بیان

که خبری بودن اقتضای دارد مقید بودن و خوب شیء را به آنچه که واجب است

۱۱- برای دیگری و تحیری بودن اقتضای دارد اینکه اگر دیگری اینها و در آن را بسازد

و کفایه بودن اقتضای دارد مقید بودن طلب را به اینکه دیگری امکان اینها و در این

۱۲- تقییدات قرینگی حکمت را منتفی می سازد چرا که دانستیم قرینگی حکمت

چرا جای که قرینگی باشد جاری نمی شود و در مقابلشان ثابت می شود

۲۰- ~~تعمیر~~

عموم

تعریف عموم

و این در بر گرفتن

۲۱- استیعاب و شمولیت

۱۳، ۹، ۹۸

چهارشنبه

ساعت اول

الف) گاه بدون این مدلول لفظی باشد ثابت می گردد ← مانند استیعاب کلمه ی

العالم در عبارت اکرم العالم که اقتضای استیعاب و شمولیت و خوب

۱- اکرام برای افراد العالم را دارم این جمله معنای علم در مصدر جاری فعلیت و

تطبیق بر همه ی افراد العالم تطبیق پیدا می کند و این استیجاب به واسطه ی

۵- اطلاق و تفریق (قرینگی حکمت) است و لفظی بر آن دلالت ندارد و در

اصطلاح اطلاق شمولی نامیده می شود

۱۰- ب) و گاه مدلول لفظی شود مانند کلمه ی کل در کلمه ی رجل در این حالت

کلمه ی کل به تفریق دلالت بر استیجاب و شمولیت دارد و خاص از آن است

۱۵- و در اصطلاح عموم نامیده می شود

نکته: اسم عدد مانند عَشْرَةٌ علی رغم آنکه نسبت به واحدهای خود (۱۰ = ۱+۱+۱+۰۰) $\frac{10}{10}$

۲۰- استیجاب دارد اما از آن جهت که این استیجاب اقتصای ذات عشره

است و نه آنکه انحصار مشی به مساویین اقتصای ذات عشره است $\frac{10}{10}$ بنا بر این

۲۵- از اصطلاح عموم شمرده می شود چرا که هر مرکبی نسبت به اجزای خود $\frac{10}{10}$

استیجاب دارد و این روشن است

ادوات عموم و نحوه دلالتشان بر شمولیت و استبعاد: نحوه دلالت الفاظا
عموم و

الفظی وجود دارند که وضع شده اند برای دلالت بر عموم مانند قلم - جمیع عام - کافه -

بعضی که در اینجا مطرح است این است که آیا صرف وجود این الفاظ برای افظی استبعاد

و شمول کافه است ؟ یا آنکه علاوه بر این به جریان قرینگی حکمت عرفی و فطری نیز نیاز

است ؟

صاحب کتاب نظرشان این است که در عالم ثبوت به لحاظ نظری صرف احتمال وجود

دارد زیرا که در این فرض استبعاد معنای مدخول برای معنای مدخول
در این حالت برای فهم مدلول مذکور جریان قرینگی حکمت التزامی است

الف - اگر الفاظا عموم وضع شده باشند برای استبعاد مدلول و مفهوم مدخولشان ←

ب - اما اگر آنچه وضع شده (ما وضعه) این الفاظا استبعاد هر چیزی که مدخول

صلاحیت انطباق بر آن را دارد و باشد ← نیازی به جریان قرینگی حکمت

نیست زیرا مفا و مدخول طبیعت است و طبیعت صلاحیت انطباق بر همه

افرادش را دارد در نتیجه طبیعت تطبیق داده می شود بر همه افراد و در نتیجه

ادوات به صورت مستقیم و بدون نیاز به قرینگی حکمت

صاحب کفایت به درستی وجه دوم چنین استقفا کرده اند

شماره ۲

اینکه بدرستی وجه دوم از طریق بطلان وجه اول برهان آید و در آن گفته اند

وجه اول مستلزم لغویت است چراکه شمولیت مدعول (عیران) اثر از

طریق معرفات حکمت ثابت گردد زیرا محمولات و الفاظا عموم لغوات است چون

۱۰- تا صیغ حاصل است

نکته: جایز برای نظریه تأکید نیست چراکه نظریه تأکید با فرض طولیت

۱۵- متع است و در وجه اول مفروض این است که ادات در طول قدرین حکمت

هستند و با فرض طولیت تمسک به تأکید معقول نیست (مثل وقتی که اسب را بر او

۲۰- به حرکت زده ای آورد حرکت را بر او در طول حرکت اسب است و عقلاً نمیتوان

گفت حرکت را بر او تأکید حرکت اسب است.

۹۸/۹/۱۸

روشنی و ساعت اول

غیبت داشتم.

دلالت جمع معرفت به ال:

روشنی است که مفرد معرفت ال دلالت بر عموم ندارد. و شمولیت از طریق امکان اطلاق
در نتیجه

ثابت میشود و همچنین روشن است که جمع ظالمی نیز از طریق AVANGO

اطلاق دلائل بر شمولیت است و سخن و بحث درج معرفہ الہیہ الہیہ

دلائل شریک بر عموم

۵. تکلم در امر حتم واقع می شود

مرحله اول ← به لحاظ عالم ثبوت:

۱۰. سؤال ← دلالت بر عموم چگونه تصور می شود؟ آیا هیچ کلمه ای العلماء دلائل بر عموم

(ال)

است؟ یا به واسطه بعضی از اجزاء است؟

جواب

لے نظر صحیح آن است که بگوئیم دلالت بر عموم به واسطه این است درج

معرفه به ال ۳ دلالت وجود دارد:

۱۰. الف) دلالت ~~مطلوبه~~ ^{ماده} ← دلالت بر معنایی دارد که استیفاء بش را در شریک عالم در علم

ب) دلالت ~~صیغ~~ ^{صیغ} ← دلالت بر جمع دارد

ج) دلالت ال ← دلالت بر استیفاء جمع بر تمام افراد ماده دارد

از مرحله ای اثبات دلالت الفاظ

بر عموم چگونه ثابت می شود

اثبات؟

جواب؟

مرحله دوم ← به لحاظ اثبات:

سؤال ← چگونه دلالت بر عموم در این مرحله ثابت می شود

1- جواب ← در این مرحله برای اثبات دلالت مذکور اطلاق ذکر شده:

الف) این ~~مستند~~ ^{ال} که داخل بر جمع شواهد برای عموم وضع شده باشد، یعنی مستقماً وضع شده

ال وضع شده برای تعیین مدخول شده

ب) این ^{ال} برای تعیین مدخول وضع ~~شده~~ و چون دلیلی برای تعیین کلی از حد استماع

وجود ندارد بنابراین مرتبه‌ی آخر (جمع افراد) تعیین خواهد بود (در صورت تساوی در حد استماع)

10- ~~مرتبه~~ ← عموم که به دست می‌شود اما نه این که مدخول ^{ال} باشد بلکه از لوازم مدخول وضعی

ال یعنی تعیین است

تعیین در حد استماع که اگر ضابطه دارد

15- بر هر دو ادعای اشکال شده:

لازمه‌ی احتمال اول آن است که اشکال ال ^{ال} مجزاً مجازی باشد یا از باب اشتراك لفظی

20- این ^{تجدد} عموم و باین ^{نوع} بود بقصد است

~~صاحب کفایت~~ ← بر احتمال دوم اشکال وارد کرده با این بیان که:

25- تعیین ^{ال} ها نمونه ^{تجدد} هر مرتبه‌ی اخیر وجود دارد در مراتب پایین‌تر نیز وجود دارد

به این معنا که مرتبه‌ی سه ^{ال} بر ۳ نفر است نه بیشتر نه کمتر

پاسخ نه صاحب کفایت ← مقصود از تعیین مذکور این است که افراد مندرج در این ^{ال} جمعاً ^{ال}

Subject:

Date:

Day:

Time:

مشخص باشند. و این حالت تنها در مرتبه آخر (تمام افراد) وجود دارد و زمانی که هر مرتبه

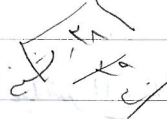
یا بین افراد یا ملاً مشخص نیست مثلاً در عدد ۳ معلوم نیست کدام نفر منظور است

نتیجه: بنا بر این روشن می شود این که این دلالت بر عموم دارد ثبوتاً و اثباتاً

و در مدرسه ای اثبات از طریق ارجاعی و دفع ال برای تعیین مدخولش ثابت می شود

X امتحان

۹۸, ۹, ۱۹



۱۰- صفایم

تعریف صفا مفهوم به شکل کام:

سم شریف و ساری اول

توضیح مطلب: کلام همیشه دارای یک مدلول صلاقی است که به مدلول صلاقی

کلام منظوق گفته می شود

و گاهی دارای یک مدلول التزامی است و به مدلول التزامی کلام مفهوم گفته می شود

اما اولاً هر مدلول التزامی مفهوم نیست بلکه مفهوم خصوصاً آن چیزی است

که در بردارنده ی نفی جمله ثابت در منظوق باشد

دوماً هر انتقاسی نیز دلالت بر مفهوم ندارد بلکه زمانی که طبیعی حکم منتفی شود مفهوم

ثابت می گردد نه مشخص حکم مثال: ملالة الجمع واجب

• AVANGE

• دلالت صلاقی: وجود خارجی

۱. دلالت التزامی ← عدم وجود نماز ظهر
در این مثال عدول التزامی دلالت بر مفهوم نداشتن نماز است و جوبی

که در مملوق ثابت است نیست.

دلالت مطالبی

۵. مثال: **مغرم و استیجاب** ← اگر چه **فأكرم** به **أكرام** ربط شد اما چون **أ**

عدم اکرام، در صورت نیامدن ← دلالت التزامی

۱۰. در این مثال اگر مقصود عدم اکرام به هر نوعی از آن مدار باشد مفهوم ثابت

می گردد اما اگر دلالت داشته باشد بر انتفاء وجود اکرام به خاطر نیامدن

۱۵. اما اگر اکرام به ملاقات دیگر منتفی نباشد مفهوم ثابت نمی شود بلکه در این حالت انتفاء

از جهت قاعدهی اجترابیت قیود است که شخص حکم را منتفی کند نه طبیعی حکم را

۲۰. علت منتفی شدن طبیعی حکم ← انتفاء قیود و شروطی است که حکم به آن وابسته است

مثلاً دلالت التزامی برای انتفاء حکم مملوق ← به خاطر ربطی است که بین مملوق

و قیود و شروطش وجود دارد.

* بنابراین می توان به طور خلاصه در تعریف مفهوم چنین گفت ← **الانتفاء عند الانتفاء**

• یعنی انتفاء طبیعی حکم مملوق هنگام انتفاء قیدی است که به آن ربط دارد.

فصل نظر و مفهوم به شکل عام

سوال ۱: آن ربط خالی / مفهوم را بدین آرد چیست؟

جواب: مشهور مقدمات به ربط میان حکم و قیود آن بر اساس ۲، ۳، ۴ است:

اولاً: ارتباط اجزا با شری از قبیل ارتباط معلول با علت منحصره اش است

چنانچه اگر ربط این جزا و ^۱ مشهوره در اتفاق بدون لزوم باشد با لزوم

بدون علت و یا علت غیر منحصره باشد به نحو که جزا با علت دیگر نیز

حاصل شود در این صورت با انتفاء شری جزا منتفی نمی شود چون ممکن

است با علت دیگر وجود پیدا کند

ثوماً: آنچه مرتباً با آن علت منحصره است طبیعی حکم است نه شخص حکم

چنانچه اگر مرتباً به شخص حکم باشد با انتفاء شخص حکم طبیعی ^۲ منتفی

نمی شود چنانچه دانستیم مفهوم انتفاء طبیعی حکم است

سوال ۲:

این دو امر چه نام است اما این اول به اوجم ^۳ باشد:

اولاً: ثبوت مفهوم متوقف بر این است ^۴ شری علت نامی حکم باشد بلکه حتی

اگر جزا علم منحصره باشد هم کافی است پس آنچه مهم است **AVANCE**

۱- انچه است نه علقه

دوماً ← برای اثبات مفهوم برای جملات شرطیه همین کافی است که علم شرطیه دلالت

دارد بر توقف جزایه شرطیه بر شرط علقه یا جزایه علم هم نباشد و حتی اگر

لزوم هم نباشد آنچه هم است توقف و ترتیب جزایه بر شرط است و لوازم این توقف

۱۰- و ترتیب مقدم (تعارفی) باشد به عنوان مثال اگر و صوب اگر ام متوقف بر آمدن

شخص باشد می توان در چنین جمله ای نیز مفهوم گریز کرد و لوازم لزوم علی انحصاری

۱۵- و حوا ندارد

۲، ۹، ۹۸

چهارشنبه ساعت اول

مفهوم شرط

۲۰- خروجی ربط میان جزایه و شرط یعنی نیست اما در این متنی این ارتباط چیست بحث

واقع شده ۲ قول در این خصوص مطرح شده:

۲۵- الف) نظر مشهور اصولیین ← این ادوات شرط هستند به عبارتی وضع دلالت بر وجود

ربط بین جزایه و شرط دارند

ب) نظر حقوق الهفهان ← هیئت جمله شرطیه (که حاصل می شود AVANGI

ما در م تا آخر دو سبقت داریم

از ترتیب جزا و شرطها دلالت بر ربط مذکور دارد و اما ادوات شرطها تنها وضع شده اند

تا نشان دهند که مدخول آنها (معنی شرطها) به نحو قضیه‌ی حقیقیه لحاظ شده است

به هر حال ربط مذکور به تنهایی برای اثبات مفهوم کافی نیست بلکه جهت اثبات

مفهوم نیازمند ادوات اساسی هستیم:

۱- اثبات اینکه آنچه معلق و مترتب بر شرط است علیی حکم است نه شخص علم

۲- اثبات اینکه شرط علت متحصره برای جزا است

برای اثبات رکن اول می‌توان به اطلاق و قرینگی حکمت استناد نمود و گفت

چون مفاد علمی جزا اطلاق دارد و مقتضای اطلاق لحاظا علیی حکم است نه شخص

حکم. مثلاً «خرجه‌ی او از اجازت زید فاکر» ← از طریق قرینگی حکمت ثابت

می‌کنیم که مفاد اکرم علیی و عجب به نحو نسبت ارسالی و معنای حرفی است چرا که

و عیبی که معلق شده بر آمدن «عقدیم ملاک خواهی نیست»

برای اثبات رکن دوم ← راه وجود دارد

راه اول ← اینکه ادعا شود که ادوات شرطها وضع شده اند برای دلالت بر ربط علی

۱. انحصاری.

اشکال: این وجه زرمی شود چنانچه لازمی این ادعا این است که استیصال این

ادوات حرجایی که علت غیر منحصربه است مجاز می باشد و این خلاف وجدان

است.

راه دوم ← اطلاق قائل شویم این ادوات تنها در حالت بر لزوم دارند و وضع شده اند

۱۰. برای اهل لزوم و علت از تفریع جزاء بر شرطی مفیده می شود و انحصار را اطلاق

شرطی مفیده می شود باین معنای که اگر شرط در این چنانستین بود بیان می شود

۱۵. این نحو که مثلاً در مثال فالینجور گفته می شد ان جاء زیداً أو مرفئاً فالأثرم

عدم ذنب دلیل دیگر خود دلیل بر عدم نبودن آن شرط و دلیل است و این معنای انحصار

۲۰. است.

شرطی که برای تحقق موضوع آورده می شود:

در جمله ای از اجزاء زیداً فالأثرم بر این جمله مشتمل است بر حکم (و صواب) (کونم) و شرطاً

(مجبوری) (آهنگ) و موضوع (زید) در این جمله موضوع منوط به شرط است و موضوع

هم شرط باشد چه نباشد تحقق است.

۱. اعا در جمله ای شرطی ایذا ز رفقت و لاداً خلتی که مشتمل است بر AVANGE

حکم (ختم کردن) و شرها (روزی شدن فرزندان) و موضوع (فرزندان) است می باشد

شرها محقق ~~بوجود می آید~~ و جوهر موضوع است به این معنا که با عدم تحقق

شرها موضوعی نیز محقق نمی شود به چنین جملائی علی محقق کننده موضوع

گفته می شود و چنین جملائی شریک ای دلالت بر مفهوم قرار می گیرند بارش شرها

و عدم آن موضوعی هم نیست تا دلالت شود بر نفی حکم از آن موضوع.

۹۸، ۹، ۲۵

دوشنبه ۲۳ خرداد

۳۳ ۳۳

مفهوم وصف :

هرگاه موضوع حکم به وصف خاصی مقید شده باشد بحث می شود که آیا مقید شدن

مذکور دلالت بر مفهوم دارد یا خیر؟ مانند *أكرم الفقير العادل*

موضوع وصف موضوع

عده ای قائل هستند که جمله دارای وصف دلالت بر مفهوم دارد با ادله زیره

الف) در صورتی که اگر ام غیر عادل هم واجب باشد لازم می آید که مقید عدالت مدخلی

ناتمام باشد و حالی که فلا هر حال هر متدلی این است که هر آنچه در هر حالی

مدلول استقالی و تصویری به کار می برد در مراد ~~مدخلی~~ هم ~~است~~ است.

۱. اشکال بر دلیل اول ^{تخصیر} ← آری با توجه به قاعده احتیاطیه قیود در حالت وصف

در حکم هیچ بهی نیست. اما در حالت در شخص حکم است نه طبیعی و سنگ حکم

۵. ب) اگر کلام غیر عادل با جعل دیگری واجب شود فایده ای در ذکر وصف نخواهد

بود و نفی است چرا که در این صورت می توان با جعل حکاب به صورت مطلق مقصود

۱۰. را حله حاصل کرد بنابراین برای حفظ نظام مولا از نفییت باید در ذکر وصف فایده

باشد و آن فایده این است که حکم شامل فقیر غیر عادل نمی شود (پس مفهوم ثابت است.

۱۵. اشکال بر دلیل دوم ^{تخصیر} ← برای دفع محذور نفییت کافی است که ثبوت مفهوم به نحو

صاحبی چیزی باشد نه سلب حکم یعنی امکان دارد که اگر برای بعضی از افراد فقیر غیر عادل

۲۰. چون کاشف و غیره ثابت باشد و اگر فقیر ذکر نمی شد ثبوت حکم به صورت طبیعی ثابت می شد

یعنی برای هر فقیر غیر عادل و برای (فغان) توهم وصف را آورد و بنابراین نهایت

۲۵. چیزی که از ذکر وصف فهمیده می شود این است که حکم برای طبیعی فقیر ثابت نیست نه اینکه

از وصفی افراد غیر عادل منتفی است.

حالات استیصال وصف:

۱- گاهی وصف همراه با موصوفش ذکر می شود مانند احترم العالم الفقیر در این صورت

اجوع به قاعده ای احمد ازین قیود دارد و هر ۲ دلیل نه برای اثبات مفهوم وصف

آوردده شد صلاحیت دارد چرا اینجا بر آن استلال شود.

۲- گاهی وصف بدون ذکر موصوف آورده می شود مانند احترم الفقیر در این حالت لقب زائده می شود

فقط از دلیل اول می توان برای اثبات مفهوم وصف استفاده کرد زیرا به علت عدم

ذکر موصوف لغویت لازم نمی آید و بدین جهت اتفاق نظر وجود دارد که

لقب مفهوم ندارد

۲۰- مفهوم غایت و استثناء:

از جملات دیگری که اراعه شده مفهوم برایشان ثابت است؛

۲۵- جملات مشتمل بر غایت مانند مهم الی العلی

یا جملات مشتمل بر ارات استثناء مانند أكرم الفقراء ^{إلا} الفاسق است

شکلی نیست که در این دو شخص حکم نه اراعه شده ابرازش به واسطه این

۱- خفایات بنا بر قاعده اعتبار است قیود منقذ است اما آنچه برای اثبات مفهوم

لازم است انتفاء صلیبی حکم است پس ترتیب چون در این موارد (صلیبی حکم

۵- منقذ نفر شود نه توان قائل به مفهوم شود.

اما برای ابطال محذور لغویت لازم نیاید تا جا هم که نبوت مفهوم به نحو صلیبی

۱۰- جزئیات آنها گویا که در مفهوم وصف بیان شد در اینجا نیز به زیرم میسر و ظاهریم

ثبوت مفهوم بر این نحو

تفاوتها تطابق بین دلالات :

۱۵- مقدم شد که برای هر کدامی ۳ دلالت است و

۱- تصویر به نقش بستن معنای موضوع که در ذهن هنگام شنیدن لفظ

۲۰- تصدیقی اولی به دلالت کلام بر معنایی که متکلم به قصد خطور آن معنا کلام استعمال کرده است

۳- تصدیقی ثانی به دلالت کلام بر معنایی که متکلم به قصد خطور آن معنا کلام را به نحو

۲۵- قصد چار و بیرون هنر و تقیع و غیره استعمال کرده است.

فروق میان دلالتهای ۳ گانه:

از جهت است → از جهت صفت

و از جهت تا نیز قدرین

از حیث منشأ ← منشأ دالات تصویری وضع است و منشأ دالاتهای تصریفی ظهوری

متکلم است

از حیث تأثیر قرینگی ← هرگاه قرینگی منضمی که دالات بر او (در معنای مخالف

بائلام دارد حرکاتم یافت شود در این صورت مدلول تصریفی اول و ثانی مخروش

می شوند و متحول می گردند بر معنایی که قرینگی دال بر آن است اما مدلول تصویری

با وجود قرینگی منضم همچنان باقی است

ب) اما اگر کلام دارای قرینگی منضم بود تأثیری در هیچ یک از دالات ندارد و فقط میان

ظهور اول کلام و ظهور قرینگی تفاوت ایجاد می شود که در این صورت طبق قواعد جمع عرفی

قرینگی منضم مقدم می شود

* از تعلق دالاتهای ۳ گانه چندان مأخوذ می شود:

۱- اصالت الحقیقه ← هرگاه تک عودی که متکلم از استیصال لفظی مانند اسرار اختلا

معنای حقیقی را قصد نموده یا مجازی، اصل این است که قصد اختلا، معنای حقیقی را

داشته است زیرا چنانچه در این مدلول تصویری لفظاً و معنای حقیقی آن می باشد

و تلاصق منضم متکلم تعلق میان مدلول تصویری و مدلول تصریفی

اولی است

۱- و از آن جهت که ظهور و حجب است همه اثر ظهور لفظی نباشد و ظهور عالمی باشد حرکتی

حجت است و حجت ظهور در این حالت اصطلاح اصالة الحقیقه نامیده می شود

۲- اصالة العموم ← هرگاه متکلم لفظاً عامی را به کار ببرد مانند این که بگوید أكرم من

جبرانه) باینکه اصالة الحقیقه متوجه می شود به آن استیصال آن لفظاً قصد ظهور عموم

۱۰- و از آن جهت که در این صورت متکلم می خواهد مدلول تصدیق را بیان کند و این است: اهل

این است که متکلم در اینجا رضای عموم جاری بوده و مدار جدی او نیز افعال و مشمول و عموم

۱۵- است زیرا که هر حال هر متکلم تعلیق میان مدلول تصدیق اولی و ثانیه است و در

اصطلاح به حجت ظهور در اراده و عموم جبرانه اصالة العموم گفته می شود

۲۰- و هر گاه است که تک در اراده و عموم باشد

۳- اصالة البهت ← هرگاه تک خودی که متکلم در افعال و معانی است یا چه

۲۵- مانند تصدیق در میان است - اهل این است که جهت بیان واقع است نه جبری

مانند تصدیق و غیره زیرا در اینجا نیز ظاهر حال متکلم (تلقین) بیان دلالت تصدیق اولی و

ثانی باشد

۹۸، ۹، ۲۷

مناسبات حکم و موضوع

مقصود از مناسبات تعیيمات و تخصیفات است که به خاطر تفاوت و مناسبات

مدکنز و از همان عرف (سبقت گرفتن) و ارتقا (باز کردن به آنها منسبق می شود یعنی

بناظر آن مناسبات و مناسبات (ملاک) موجود در نفس عرفی موجب تسهل گیری

تخصیص یا تقسیم دلیل می شود.
10. موضوع مطلب **کاه** عرف از لغو عامی که در دلیل به کار رفته ثبوت حکم را

برای حکمی خاصی از معنای آن، استنباط می کند. مثلاً از حکمی (اغسل

تو تکبیر) اذا اصابه البول) عرف اختصاص شستن (غسل) به واسطه آب

ابرداشت می کند اگر چه لفظاً غسل از نظر لغوی شستن با هر مایعی، شامل

20. مراد استوار.
و کاه نیز بالعکس از حکمی که برای حکمی خاصی وارد شده عمومیت ابرداشت می کند. مثلاً لغوی

می گوید (لا تشرب ولا تنوشا بهاء القریب اذا اصابه نجاسه) عرف متوجه می شود که این حکم

25. عمومیت دارد و شامل آب قریب (کوزه یا مشک) آب قلیل است) به تمامی سنت و هر آب **قلیل**

دگر (بگری) نیز شامل می شود

۳۳

اثبات ملاک با دلیل

مستقلاً دانسیتم که برای هر حرکتی ملاکی است و آن دلیلی که حکم را ثابت می کند به صورت

التزامی ملاک را هم ثابت می کند.

محل بحث و سؤال: اگر اثبات حکم (مدلول مفلاقی) به خاطر وجود مشکلی همچون عجز،

متعذر باشد آیا با فهم و توان به اطلاق دلیل استناد کرد و وجود ملاک (مدلول التزامی)

را ثابت نمود؟

جواب: پاسخ مدتی به بحث تبعیت دلالت التزامی از مفلاقی است در حقیقت؛

اگر قائل به عدم تبعیت در حقیقت باشیم ← اثبات ملاک ممکن است.

و اگر قائل به تبعیت در حقیقت باشیم ← اثبات ملاک ممکن نخواهد بود.

مثلاً صبح الی تغیب الشمس ← مدلول مفلاقی ← وجوب روزه

که مدلول التزامی ← ملاکی که در وجوب روزه است

نکته: ظاهر اوقات دلیل تک حکم به دلالت التزامی دلالت بر حکم دیگر دارد مانند

دلیل وجوب یک چیز که دلالت التزامی دارد بر عدم حرمت؛ در این موارد نیز اگر مدلول

مفلاقی سابق شود در این امکان اثبات حکم دیگر مدلول التزامی این حکم است،

امکان دارد یا نه؟ باز بحث به تبعیت دلالت التزامی از مفلاقی در حقیقت

بارگشت دارد

اگر قائل به تبعیت ← امکان اثبات عدم حرمت نیست

اگر قائل به عدم تبعیت ← امکان اثبات عدم حرمت است

ضلع ← دلیل بر حکم شرعی و جوب نماز

که دلالت التزامی دارد بر حکم شرعی دیگر (عدم حرمت نماز)

پس در این حالت اگر شک کنیم در اطلاقش برای جمیع حالات اُرّام یا اِحتمالش

به بعضی از حالات اُرّام آیا امکان هست به قدری حکمت برای اثبات اطلاق

وجود داریم؟

جواب ← بلی. معلوم است و توضیحش در حلقه ی ثالثه ~~و در حلقه ی اولیه~~ خواهد آمد

تقابل بین اطلاق و تقید

تقابل بین این دو را یک بار به لحاظ ~~حفاظ~~ ← عالم ثبوت و با قطع نظر از کلام

حفاظ کنیم
به لحاظ عالم اثبات و در مرحله ی
کلام لحاظ کنیم

اما به لحاظ عالم اثبات و در مرحله ی کلام ← شایسته است جزم و یقین به

اینه تقابل بین این دو و تقابل عدم و ملکه است بین کلام زمانی متلف به

اطلاق هر شور و کاشف از آن است که مراد جری اطلاق است که برای مولا

این امکان بوده کلامش را مقید آورد اما مقید نیارد اما زمانی که امکان تقید

نیاشد ارتفاق به اطلاق هم ممکن نیست و نمی تواند کاشف از اطلاق

ثبوتی باشد